

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

# ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال چهاردهم شماره ۱۵۹ اسفند ۱۴۰۴

این ملت آنجا که پای شرافت و  
استقلال مملکت در میان باشد، مرگ  
را بر زندگانی آلوده به ننگ و رسوایی  
ترجیح می‌دهد و به هیچ قیمت از  
ادامه نهضتی که آنرا به بهای خون  
فرزندان خود خریده است باز  
نخواهد ایستاد.

دکتر محمد مصدق

# نمایه

برگه	نهشته	نگارنده
۳	گفتگوی دکتر حسین موسویان رئیس شورای مرکزی جبهه ملی ایران با روزنامه هم میهن	جبهه ملی ایران
۸	ایران پس از خامنه‌ای: گفت‌وگو با آصف بیات درباره جنگ آمریکا و	برگردان: علی مختاری
۱۵	مجتبی چگونه تاج ولایت را بر سر نهاد؟	حمید مافی
۱۸	نظام جمهوری اسلامی ایران کشور را وارد درگیری نظامی ای کرده است	ناخدا محمد فارسی
۲۱	صدراعظم سابق آلمان: مداخله غرب در کودتای ۱۳۳۲ ریشه	
۲۱	تبدیل حکومت به سلطنت خانوادگی	ابوالفضل قدیانی
۲۲	خندیدن مشترک انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهد. از سوی دیگر، گریستن در تنهایی چندان دشوار نیست،	کوشیار پارسی
۲۴	سوسیال‌دمکراسی چیست؟	مصاحبه با دکتر حسن منصور
۲۸	فقرا زیر آوار بمب جنگ و تورم	سعید صابر
۳۰	شکست ایران	محمد رضا نیکفر
۳۱	خاطره های دانشجویی پاره پنجم	دکتر امیر هوشمند ممتاز

جبهه ملی ایران - روزنامه

[www.jebhemelli.org](http://www.jebhemelli.org)

[post4iraneazad@gmail.com](mailto:post4iraneazad@gmail.com)

آدرس ایمیلی:

[www.jebhemelli.org](http://www.jebhemelli.org)

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت

# فدرالیسم اسم رمز تجزیه ایران است

ملی است و هر چیزی خارج از مسیر جبهه ملی که دکتر مصدق درست کرده، مورد قبول نیست و خارج از این جریان باید تلقی شود. من به این دلیل خودم را دنباله جبهه ملی سال ۲۸ می‌دانم که همان شورای جبهه ملی که دکتر مصدق سال ۲۸ درست کرده بود، بعد از کودتای ۲۸ مرداد شخصیت‌هایش آمدند نهضت مقاومت ملی را درست کردند و همان شخصیت‌ها در سال ۳۹ نام جبهه ملی ایران را دوباره احیا کردند و در واقع همان شخصیت‌های نهضت مقاومت ملی بودند که جبهه ملی را به وجود آوردند؛ جبهه ملی‌ای که سال ۳۹ شروع به فعالیت کرد، دنباله همان شورای اول بود که دکتر مصدق بنیان گذاشته بود. شخصیت‌هایی که در این شورا در سال ۳۹ بودند، کسانی مثل الهیار صالح، دکتر کریم سنجابی، دکتر بختیار، داریوش فروهر، مهندس حسینی و مهندس زیرک‌زاده بودند. اینها همه یاران مصدق بودند و جزو همان شورایی بودند که مصدق درست کرد.

سال ۵۶ که دوباره جبهه ملی شروع به کار کرد، باز هم همان دکتر سنجابی، دکتر بختیار، مهندس حسینی و مهندس زیرک‌زاده بودند و همین‌ها بودند که با انقلاب برخورد کردند و بعد از انقلاب کار را ادامه دادند. من هم از همان شورایی آمدم که دکتر سنجابی سال ۵۶ درست کرده بود و بنابراین راه را همان راه مصدق و دنباله شورای اول می‌دانم. این کسانی که انشعاب کردند و اسم خودشان را سامان فلان گذاشتند، اینها دچار اشتباه محاسبه‌ای شدند و بعد هدایت شدند. از یک‌جایی هدایت شدند که جبهه ملی را بشکنند و زمین بزنند و خوشبختانه موفق نشدند و خودشان سرشان به سنگ خورد. من و چند تا شخصیت قدیمی دیگر جبهه ملی هم که وصل به همان شورای زمان انقلاب و قبل از انقلاب می‌شوید، الان در همین شورای ما حضور دارند.



هیئت حاکمه فاسد آن روز می‌کردند، فعال بودند. اینها در صحنه آمده بودند و می‌خواستند فعالیت سیاسی کنند. هم روزنامه داشتند، هم باشگاه داشتند، هم راحت فعالیت می‌کردند، اما دکتر مصدق مانع آنها نشد.»

**کسی که از بیرون به تشکیلات جبهه ملی ایران نگاه می‌کند؛ چند بخش می‌بیند، جبهه ملی سامان پنجم، جبهه ملی سامان ششم است و یک جبهه ملی شاخه خارج از کشور. اینها گاهی مواضعشان یکسان نیست و گاهی هم وقتی یکی‌شان حرفی می‌زند، دیگری می‌آید نقدش می‌کند یا می‌گوید این مربوط به جبهه ملی نیست. به نوعی مردم در مواجهه با آن دچار آشفتگی ذهنی می‌شوند. جریان چیست و الان جبهه ملی دقیقاً کدام نیروست و اگر ما بخواهیم به مواضع جبهه ملی پی ببریم، به کدامیک از این کسانی که می‌گویند ما جبهه ملی هستیم، باید مراجعه کنیم؟**

جبهه ملی ایران یک سازمانی است که از سال ۱۳۲۸ به وسیله دکتر محمد مصدق بنیانگذاری شده و تا به امروز فعالیت آزادی‌خواهانه، استقلال‌طلبانه و عدالت‌جویانه خودش را دنبال کرده است. این جبهه ملی که من در آن افتخار شرکت دارم، دنباله همان جبهه

## دکتر حسین موسویان

چهارشنبه، ۱۸م آبان، ۱۴۰۱

عکس: امیر جدیدی، هم میهن

**مباحثه احمد زیدآبادی و حسین موسویان درباره کارنامه جبهه ملی و نگاه ملی‌گرایانه به ایران امروز**

محمد مصدق به عنوان نخست‌وزیری که حداقل در افکار عمومی محبوبیت قابل توجهی داشته و دارد، افکار و سیاست‌اش در بازه‌های زمانی مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. در این روزهای اعتراض و اضطراب هم قطعاً این سوال می‌تواند مطرح شود؛ که آن شخصیت با چنان دیدگاه ملی در این وضعیت چه تصمیمی می‌گرفت و چه نگاهی به این اتفاقات داشت. سیدحسین موسویان، دبیرکل جبهه ملی که تشکل خود را میراث‌دار مصدق می‌داند، در مباحثه‌اش با احمد زیدآبادی، تحلیل‌گر سیاسی به بیان تناسب این جبهه با مناسبات امروز، سیاست‌ها و جامعه امروز می‌پردازد و در ادامه به موشکافی برخی رفتارها و تصمیمات مصدق می‌پردازد. موسویان درباره نگاه مصدق به احزاب و فعالیت آنها می‌گوید: «در زمان دکتر مصدق، حزبی مثل سومو یا شبیه آن (حالا چند تا حزب بودند) که وابستگی‌شان مشخص بود و طرفداری از دربار و از

اینهایی که در خارج از کشور به اسم جبهه ملی و همراه با گروه‌های اپوزیسیون دیگر بیانیه می‌دهند؛ اینها نسبتشان با همین جبهه ملی ای که شما دیرکلش هستید، چیست؟ رابطه سازمانی دارند؟ چقدر سخنگوی جبهه حساب می‌شوند؟

این کسانی که به نام جبهه ملی ایران خارج از کشور فعالیت می‌کنند، چند جریان هستند و علاقه‌مندان به راه مصدق و به جبهه ملی هستند که ترجیح دادند از نام جبهه ملی در خارج از کشور استفاده کنند. هیچ ارتباط تشکیلاتی‌ای با ما ندارند. اینطور نیست که ما مطلبی را به آنها دیکته کنیم و آنها اجرا کنند. آنها کاملاً مستقل عمل می‌کنند، ولی اکثرشان از همین شورای ما حمایت می‌کنند و مطالبان را منتشر می‌کنند و این شورا را مورد تایید خودشان قرار می‌دهند؛ ولی ارتباط تشکیلاتی وجود ندارد. اصلی‌ترین جریان که به نام جبهه ملی خارج از کشور هست، به نام «سازمان‌های جبهه ملی ایران» در خارج از کشور است که هم در اروپا و هم در آمریکا در چند نقطه شعبه دارد. این اصلی‌ترین است که به اصطلاح حمایت کامل از شورای جبهه ملی ما دارد.

**پس مواضعی که می‌گیرد را می‌شود به پای جبهه گذاشت؟**

نه. همین‌طور که عرض کردم، اینها ارتباط تشکیلاتی با ما ندارند. در یک فضای آزادی‌گشنگری سیاسی انجام می‌دهند و با تصمیم و اختیار خودشان مطالبی را اعلام می‌کنند و پاسخگوی مواضع هم، خودشان هستند. ما به‌هیچ‌وجه مواضع آنها را همیشه به‌طور صددرصد تایید نکردیم و نخواهیم کرد. نماینده‌ای از جبهه ملی ایران در خارج از کشور وجود ندارد که ما بگوییم مواضعی که او اعلام می‌کند، مواضع ما هست یا نه. ما چنین نمایندگی‌ای نداریم. ولی خب دوستان قدیمی ما هستند و خیلی از این کسانی که در همین سازمان‌های خارج از کشور فعال هستند، قبلاً در داخل کشور و عضو جبهه ملی ایران بودند و با ما آشنایی دیرینه دارند. ولی مواضع‌شان در یک فضای دیگر است و خیلی از مواضع‌شان ممکن است به وسیله ما نتواند که تایید شود.

**یک نقدی که دیدم معمولاً به جبهه ملی می‌شود، این هست که بعضی‌ها اعتقاد دارند جبهه به**

**لحاظ فکری در زنده‌یاد مرحوم دکتر مصدق متوقف شده است، به‌این‌معنا که از ایده‌ها و اندیشه‌های مرحوم مصدق نتوانسته فراتر بیاید و ابداعات جدید، اندیشه جدید و افق جدیدی بگشاید. شما قاعدتاً ممکن است این را قبول نداشته باشید و اگر قبول ندارید، نوآوری‌های جبهه و انطباق مواضع جبهه ملی با تحولات نوین و جدیدی که دائم در جریان است، این نوآوری‌ها از نظر شما چیست؟**

یکسری از اصول اعتقادی که دکتر مصدق مطرح کرده، اصولی است که مشمول مرور زمان و گذشت تاریخ به هیچ‌وجه نمی‌شود. بنابراین نه حالا و نه پنجاه سال دیگر نمی‌شود گفت که حاکمیت ملی، آزادی دموکراسی، عدالت و استقلال برای کشور جهان سومی مثل ما مسائلی است که دیگر کهنه و دژده شده و باید آن را کنار گذاشت. اینکه ما اصول اعتقادی را براساس اندیشه‌های دکتر مصدق پایه می‌گذاریم، به دلیل آن پایداری و حالت باقی‌ماندنی برای این اصول هست؛ ولی راجع به مسائل جدیدی که برای جامعه پیدا شود و چیزهایی که اظهارنظر نویی را طلب کند، البته ما اظهارنظر می‌کنیم و نمی‌گوییم که این مسائل اصلاً به ما مربوط نیست.

شما فرض کنید در زمان دکتر مصدق چیزی به عنوان محیط‌زیست و از بین رفتن محیط زیست وجود نداشته است، چون ایران یک جمعیت خیلی کمی داشته و از نظر آب، هوا، کشاورزی و غیرذلک در یک وضعیت استیبل و پایداری به سر می‌برده است.

**اینجا من بحث بیشتر موضع‌گیری راجع به مسائل جدید نبود (آن خواه‌ناخواه پیش می‌آید). بیشتر آن نظام مفهومی مدنظر ما است. شما فرمودید که یکی از اصول کار دکتر مصدق، بحث عدالت و عدالت‌طلبی است. می‌خواستم بینم الان جبهه ملی تعریفش از عدالت چیست و اساساً چه سیستم اقتصادی‌ای را برای کشور عادلانه می‌بیند؟ مثلاً فرض کنید دولتی می‌خواهد سیاست اقتصادی در پیش بگیرد. از نظر شما چه نوع سیاستی عادلانه است؟**

سیاست اقتصادی‌ای که می‌تواند برای کشور ما عادلانه باشد، یک اقتصاد ملی (اقتصاد ملی برای ایران)

هست نه محدودیت در مکاتب اقتصادی که ما بیاییم خودمان را مثلاً در مارکسیسم، سوسیالیسم یا کاپیتالیسم محدود کنیم. نه؛ ما باید در هر مسئله اقتصادی که اقتضاء جامعه‌مان و اقتضاء کشورمان و منافع ملت‌مان را تامین کند، در آن زمینه تصمیم بگیریم و به اجرا بگذاریم. اقتصاد ملی که ما به آن فکر می‌کنیم یک اقتصاد ارشادی در زمینه‌های مختلف است. ما با سرمایه‌داری‌های کلان مثل اینکه تاسیسات نفتی را به بخش خصوصی واگذار کنیم، پالایشگاه‌ها را به بخش خصوصی واگذار کنیم و راه‌آهن را هم به همین ترتیب؛ ما با این‌ها مخالف هستیم. بخش خصوصی باید آزادی عمل داشته باشد و در بازار آزاد و رقابت قرار بگیرد، ولی نه در حدی که تاسیسات ریشه‌ای و حیاتی کشور را در اختیارش قرار دهیم. بنابراین ما با اقتصاد کلان خصوصی به اصطلاح سرمایه‌داری آزاد شبیه آنچه که در جوامع سرمایه‌داری هست، موافق نیستیم؛ با یک اقتصاد محدود کنترل‌شده. مشابه اقتصاد فرض کنید کشورهای سوسیالیستی کمونیستی که الان دیگر وجود هم ندارند که ما بخواهیم نمونه‌شان را مثال بزنیم، موافق نیستیم.

**استقلال را هم به هر حال یکی از میانی‌ای که هم مرحوم مصدق روی آن تاکید می‌کرد و هم جبهه ملی روی آن اصرار می‌کند و فرمودید به عنوان یکی از اصول کار شما در جبهه ملی است. الان به نظر شما چه نوع روابطی با کشورهای جهان متضمن استقلال هست؟ یعنی فرض کنید حالا یک دولتمردی به شما مراجعه کند و بگوید من چه نوع روابطی با کشورهای جهان و قانون‌های قدرت جهانی برقرار کنم که شما آن را متضمن تامین استقلال می‌دانید؟**

استقلال به نظر ما امروز این نیست که دور کشورمان یک دیوار بکشیم و ارتباطمان را با جامعه جهانی قطع کنیم که بگوییم ما می‌خواهیم مستقل باشیم و برای خودمان زندگی کنیم و با کسی رابطه نداشته باشیم. به هیچ‌وجه اینطور نیست.

استقلال امروز یعنی تعامل سالم و سازنده و محترمانه با احترام متقابل با کل کشورهای جهان و با جامعه جهانی و در عین حال زیرسلطه و زیر چنبره هیچ‌کدام از قدرت‌ها نبودن. اینکه فرض کنید ما تمام روابطمان را بر مبنای ارتباط با روسیه و چین بگذاریم و خودمان را زیر سلطه سیاسی و اقتصادی این دو کشور قرار دهیم، این یعنی از بین بردن استقلال. اینکه ما روابطی را که با چین داریم، با فرانسه و آمریکا و انگلیس هم داشته باشیم و با هر جایی از دنیا که بهترین طرف اقتصادی (شریک اقتصادی) می‌تواند برای ما باشد، ارتباط داشته باشیم و تعامل کنیم؛ این می‌شود استقلال رای کشور ما، می‌شود حاکمیت ملی. بنابراین منظور ما از استقلال، ارتباط با همه دنیا براساس منافع ملی هست.

**شما روی کلمه حاکمیت ملی یعنی روی این اصطلاح تاکید ویژه‌ای می‌کنید. تعریف‌تان مشخصا از حاکمیت ملی چیست؟ آیا منظورتان همان دموکراسی است؟**

حاکمیت ملی با دموکراسی خیلی به هم نزدیک هستند. وقتی دموکراسی وجود داشته باشد، یعنی آزادی احزاب، آزادی اجتماعات، آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات. اگر این آزادی‌ها در جامعه تامین باشد و انتخابات آزاد بتواند صورت بگیرد، یک رئیس‌جمهور واقعی که ملت به او رای بدهند، انتخاب می‌شود. یک پارلمان واقعی که نمایندگان حقیقی ملت در آن هستند، شکل می‌گیرد. در سایه این دموکراسی، آن حاکمیتی که پیدا می‌شود، حاکمیت منبعث از ملت است و اسم آن «حاکمیت ملی» می‌شود. حاکمیت ملی یعنی حاکمیتی که ملت روی آن تصمیم گرفته و مورد تایید قرار دارد.

**شما برای این دموکراسی‌ای که فرمودید، انتخابات آزاد و مطبوعات آزاد... حدی هم قائل هستید؟ یا فکر می‌کنید این باید به‌طور کامل محقق شود؟ برای اینکه حالا ذهن‌تان را آماده کنم؛ فرض کنید یک انتخابات آزاد صورت بگیرد و یک پارلمانی تشکیل شود که این پارلمان مثلا طرفدار فدرالیته کردن ایران باشد. از نظر شما مانعی ندارد؟**

زمانی که ما به دموکراسی عقیده داشته باشیم و انتخابات آزادی صورت بگیرد و یک پارلمان واقعی از نمایندگان

حقیقی ملت ایران تشکیل بشود، آن پارلمان حق دارد که با اکثریت خودش هر تصمیمی در هر زمینه‌ای را بگیرد؛ ولی ما به عنوان جبهه ملی ایران اعتقاد به یکپارچگی سرزمینی داریم و با فدرالیسم به دلایل مختلف مخالف هستیم و کلمه فدرال را حرف رمز برای تجزیه ایران می‌دانیم.

من می‌توانم برای شما فکت ارائه دهم و مصادیقی ارائه کنم که نشان بدهد مسئله فدرالیزه کردن و فدرال کردن ایران ریشه در قدرت‌هایی دارد که خواهان اعتلا و تداوم ایران مستقل و قدرتمند نیستند و از این دریچه می‌خواهند ورود کنند بر اینکه ایران را که در طول تاریخ مدام از گوشه و کنارش کردند، حالا هم به‌طور کلی از بین ببرند و به صورت تکه‌تکه درآورند. می‌گوییم باید تمرکززدایی صورت بگیرد؛ ولی با فدرالیسم و اینکه استان‌های ما برای خودشان بخواهند دولت و مجلس و اقتصاد مستقل و اینها داشته باشند، صدرصد مخالف هستیم. ما موضع‌مان را آن موقع اعلام می‌کنیم و من تصور نمی‌کنم که هیچ وقت در ایران، یک اکثریت از یک مجلس واقعی بیایند و یک چنین نظری داشته باشند.

**پس اولویت اول شما دموکراسی است. معمولا کسانی که اولویت اولشان دموکراسی است، در دنیا احزاب ملی خودشان را اسم نمی‌گذارند، یعنی مثلا می‌گذارند احزاب دموکراتیک و از این قبیل. پس با توجه به ذهنیتی که شما راجع به دموکراسی دارید، الان فرض کنید حکومت دست شما باشد، حزب کومله یا دموکرات یا حزب پان‌تُرک یا پان‌عرب یا هر چیزی... بخواهد شکل بگیرد، اینها را اجازه می‌دهید هم تاسیس بشوند و هم آزاد باشند و فعالیت کنند، هم وارد مجلس بشوند و هم مشی‌یاتی داشته باشند که آزادانه نظرشان را مطرح کنند؟**

شما سخن‌تان را با دکتر مصدق و پایه‌گذاری جبهه ملی شروع کردید. من برای شما مصداق از رفتار خود دکتر مصدق عرض می‌کنم. در زمان دکتر مصدق، حزبی مثل سومو یا شبیه آن (حالا چند تا حزب بودند) که وابستگی‌شان مشخص بود و طرفداری از دربار و از هیئت حاکمه فاسد آن روز می‌کردند، فعال بودند. اینها در صحنه آمده بودند و می‌خواستند فعالیت سیاسی کنند. هم روزنامه داشتند، هم باشگاه

داشتند، هم راحت فعالیت می‌کردند. دکتر مصدق هم مانع آنها نشد. جریان‌ات چپ آن روز؛ حزب توده ۴۳ روزنامه داشت، ضمن اینکه مراکز تشکیلاتی متعددی هم به نام‌های مختلف داشت، ولی هیچ‌وقت مانع آنها نشد. در آن شرایط آزادی که جامعه به‌سر می‌برد، هیچ‌کدام آنها نتوانستند جامعه را منحرف کنند؛ از مسیر آزادی و استقلال....

**دکتر مصدق همان مجلس هفدهم را هم با توسل به نوعی فراندوم که حالا در مورد برگزاری آن ان‌قلتی هم وجود دارد، منحل کرد. یعنی نخست‌وزیر، پارلمان را به دلایلی که نفع عمومی در آن تامین نمی‌شود، منحل کرد. پس اینجوری هم نبود که دکتر مصدق خودش را به این بحث آزادی احزاب و گروه‌ها آنچنان مقید کرده باشد که در یک نقطه‌ای بتوانند مثلا آسیب هم بزنند.**

باید بگویم که دکتر مصدق وقتی که دولت را تشکیل داد و معرفی کرد، برای دولت خودش دو برنامه اعلام کرد؛ (۱) اجرای قانون ملی شدن نفت و (۲) اصلاح قانون انتخابات. در آن برنامه اولش، هدفش استقلال‌طلبی بود و کوتاه کردن دست انگلیس از ایران بود و در برنامه دومش با «اصلاح قانون انتخابات» می‌خواست آزادی را در کشور نهادینه کند و قانون انتخاباتی‌ای تدوین کند که امکان دخالت در انتخابات و امکان اینکه انتخابات را از اصل آزادی انتخابات مخدوش کنند، دور کند. متأسفانه با گرفتاری‌ای که در مبارزه با خارجی‌ها در پیش داشت و مسائلی که با سازمان ملل متحد، با دیوان لاهه و رفت‌وآمدها و اینها پیش آمد، فرصتی برای قانون انتخابات جدید میسر نشد.

این است که مجلس هفدهم با همان شکل و شمایل مجالس قبلی انتخاباتش انجام شد و دکتر مصدق نتوانست انتخابات آزادی را که در نظرش بود، در مملکت اجرا کند. انتخابات صحیحی انجام نشد. به همین مناسبت، دکتر مصدق انتخابات این مجلس را نیمه‌کاره گذاشت و ۸۰ تا نماینده که انتخاب شده بودند، جلوی ادامه انتخابات را گرفت و برای شرکت در دیوان دادگستری لاهه به هلند (لاهی) رفت و می‌دانست که این مجلس، مجلسی است که دقیقا روی آن اعمال نفوذ شده و نمایندگان واقعی مجلس در آن نیستند. ولی باز هم برخلاف قانون و برخلاف دموکراسی عمل نکرد که بپاید بگوید این مجلس منحل است، به درد نمی‌خورد و کنار بگذارید. پس فراندوم برگزار گرد و همه‌پرسی یک کار دموکراتیک است.

**یعنی به نظر شما نخست‌وزیری که خودش مشروعیت‌اش از پارلمان است، حق دارد به هر حال وقتی که فکر کند، افراد این مجلس تحت نفوذ انتخاب شده‌اند، منحل کند؟ و در عین حال نحوه انحلال آن، هم یکی برگزاری همه‌پرسی و یکی فراندوم باشد که صندوق‌ها از هم سوا شود و کسانی هم مثلا آنجا جمع شوند و کسی بخواهد به سمت صندوق منفی برود، مورد تمسخر قرار بگیرد؟ فکر می‌کنید این واقعا دموکراتیک بوده؟**

دموکراتیک بوده است. برای اینکه اگر همه‌پرسی‌ای که دکتر مصدق انجام داد، کسانی را که می‌خواستند رای منفی به فراندوم بدهند یا رای مثبت به انحلال مجلس بدهند، صندوق‌شان را در یک جا می‌گذاشت، درگیری و تشنج پیدا می‌شد. با جوی که آن روز وجود داشت، دسته‌جات وابسته به دربار امثال شعبون بی‌مخ و دار و دسته‌اش که وابسته بودند و بعد چند روز کودتای ۲۸ مرداد را به انجام رساندند، پای آن صندوق‌ها چه‌ها نمی‌کردند و چه قشقرق و درگیری‌ای به‌وجود نمی‌آوردند. بنابراین تدبیری که اندیشید این بود که بپاید بگوید که یک صندوق در میدان بهارستان است و یک صندوق در توپخانه است. کسانی که حامی دولت هستند و به انحلال مجلس رای می‌دهند به توپخانه بروند و کسانی که حامی مجلس هستند و دولت را رد می‌کنند به بهارستان بروند و رای‌شان را بیندازند. این هیچ جایز

ایراد ندارد. دکتر مصدق قانون انتخاباتی که می‌خواست تنظیم کند، می‌خواست (۱) حق رای به بانوان بدهد که نیمی از کشور و نیمی از جامعه هستند و (۲) چیزی می‌خواست قرار دهد که کسانی که می‌خواهند رای بدهند با شناسنامه خودشان باید پای صندوق بیایند و حداقل سواد را داشته باشند که با خط خودشان نام کاندیدایشان را روی برگه رای بنویسند. تا آنجایی که می‌توانست می‌خواست انتخابات سالم برگزار شود که نشد.

**مرحوم مصدق وقتی که بحث ملی شدن صنعت نفت را مطرح کرد، ظاهرا تصورش این بود که به لحاظ حقوقی این کار موجه است و بنابراین عملی هم خواهد شد؛ به آن مفهومی که خودشان مدنظرشان بود. اما در روال اجرایی و در موقعیت عمل که قرار گرفت، تقریبا دیگر روشن شد آن مفهومی که مرحوم مصدق تعریف می‌کند (ملی شدن صنعت نفت را)، این مسئله مورد قبول جهان واقع نخواهد شد و شرکت‌های نفتی تمام قراردادهایشان به خطر می‌افتد و بالاخره دیگر حداکثر توافقی که صورت گرفته بود، همان تصنیف عواید بود؛ یعنی ۵۰-۵۰؛ درحالی‌که دکتر مصدق می‌خواست نفت را به طور کامل ملی کند و فقط از بابت آن تاسیسات غرامت بپردازد. بعد هم پیشنهادات زیادی مطرح شد از جمله بانک جهانی و آنچه آیزنهاور و چرچیل پیشنهاد دادند، اجرا شد. وقتی مرحوم دکتر مصدق به این نتیجه رسیده بود و در عین حال خودش را هم به اجرای این قانون متعهد کرده بود، به نظر شما بهتر نبود که مثلا خودشان کناره می‌گرفتند و آقای صالح را معرفی می‌کردند؟**

من باید به شما عرض کنم دکتر مصدق صحنه سیاسی ایران و جهان و نفوذ شرکت نفت انگلیس و ایران را در ایران به خوبی می‌شناخت و مترصد بود که نفت را به‌طور واقعی ملی کند. به عنوان نمونه؛ آقای رحیمیان، نماینده قوچان در سال ۱۳۲۲ بود که در مجلس چهاردهم آمد ملی شدن نفت را مطرح کرد و یک نامه نوشت مبنی بر اینکه نمایندگانی که این طرح ملی شدن نفت را قبول دارند، امضا کنند و پیش دکتر مصدق آورد که او به

عنوان نماینده اول تهران و شخصیت ملی اولین امضا را بر آن بزند و دکتر مصدق امضا نکرد که آقای غلامحسین رحیمیان برآشفته شد و فریاد کشید. دکتر مصدق به او گفت که آقای رحیمیان! شما فردا صبح یک سری به من بزنید با هم صبحانه بخوریم و من با شما صحبت کنم. رحیمیان فردا صبح به خانه دکتر مصدق رفت. دکتر مصدق به او گفت آقای رحیمیان! من با ملی شدن نفت صددرصد موافق هستم، ولی شما دارید این را در مجلسی مطرح می‌کنید که من علیه سیدضیاءالدین طباطبایی بر اعتبارنامه‌اش مخالفت کردم و مخالفت من نادیده گرفته شده و سیدضیاء را تایید کرده‌اند. حالا می‌آید ملی شدن نفت را تصویب کند؟! مطرح کردن ملی شدن نفت در این مجلس یعنی رد شدن آن و صحنه گذاشتن بر قرارداد داری و ۱۹۳۳ رضاشاه و اصلا ملی شدن را منتفی خواهد کرد. من به این دلیل مخالفت کردم.

آن زمان دکتر مصدق این آگاهی و بینش را داشت. در مجلس شانزدهم هم فی‌الواقع اکثریت اکثریتی نبود که ملی و استقلال‌طلب باشد و بخواهد نفت ایران را واقعا ملی کند.

**خب ایستادگی مصدق که نتیجه خوبی نداد...**

آن پیشنهادی که بانک جهانی و پیشنهادی که هریمین، نماینده آمریکا به ایران داده بود، این بود که ۵۰-۵۰ باشد؛ ولی تمام فروش در اختیار دولت ایران نباشد و مسئله استخراج و بهره‌برداری و فروش در اختیار آن شرکت‌ها باشد و ۵۰ درصد منافع بدهند. این پیشنهادی که می‌کردند، با اصل ملی شدن صنعت نفت منافات داشت. به این دلیل ایستادگی کرد. دکتر مصدق یا هر کدام از همکاران و همراهان‌اش اگر اصل قانون ملی شدن نفت را می‌خواستند به قیمت باقی ماندن بر قدرت زیرپا بگذارند، دیگر دولت ملی نمی‌شدند. دولت ملی روی اصل حفاظت از قانون ملی شدن نفت پافشاری کرد.

**ولی اگر می‌رفتند کنار، قوام انجام می‌داد. چه عیبی داشت؟**  
 قوام انجام می‌داد، در راستای منافع قدرت‌های استعماری؟ خب این کار را شاه بعد از کودتا انجام داد دیگر.  
**ما با مواضع جبهه ملی کم‌وبیش آشنا هستیم و انتقادات شما را به وضعیت کشور هم می‌دانیم. شما به عنوان یک گروهی که (یک جبهه) تاریخ طولانی دارد که در واقع قدیمی‌ترین شکل سیاسی است و الان هم در ایران حضور دارد، می‌دانیم که در جمهوری اسلامی، به هر حال به شما مجوز فعالیت داده نشده است، ولی تا حدودی کنار آمده‌اند مگر در دوره‌هایی سخت که برخورد می‌کنند. نسبت جبهه ملی با جمهوری اسلامی چیست؟**

راجع به قانونی بودن جبهه ملی باید بگویم که در زمان تاسیس در سال ۱۳۲۸، شهربانی کل کشور مسئول صدور مجوز برای سازمان‌های سیاسی بود و همان زمان دکتر مصدق نامه‌ای به شهربانی کل کشور نوشت و درخواست به رسمیت شناخته شدن جمعیتی به نام جبهه ملی ایران داد و تأییدیه و مجوزش را گرفت. بعد از آن تاریخ، چه در دوره شاه و چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و چه بعد از انقلاب، هیچ دادگاهی و هیچ مقام دولتی‌ای، آن مجوز رسمی جبهه ملی ایران را نقض نکرده است؛ بنابراین جبهه ملی یک جمعیت قانونی و دارای مجوز است. درباره نسبت آن با جمهوری اسلامی و اینکه چه دیدگاهی دارد؛ ما جمهوری اسلامی را نظامی دارای اشتباهات چه از نظر سیاست داخلی چه از نظر سیاست خارجی و چه از نظر اقتصادی و اجتماعی می‌دانیم. اشتباهات و خطاهایی که تصور آینده آن را بسیار سخت کرده است و ما امروز در اثر این خطاها با این گرفتاری‌ها و اعتراضات در سراسر کشور روبه‌رو شدیم. انقلاب ۵۷ برای آزادی دموکراسی انجام شد. آنچه که مردم ایران می‌خواستند «آزادی» و «حاکمیت ملی» بود و ما آن را بعد از انقلاب به طور کاملی به دست نیاوردیم.

**به هر حال نیروهایی هستند که به نظر می‌آید مسئله‌شان مسئله جمهوری اسلامی شده، به این اندازه که آن را به هر قیمتی از پای دریاورند و برایشان مهم**

**نیست که این چه عوارضی روی ایران می‌گذارد که مثلاً به فرض ۱۰ سال بی‌ثبات کند و از جهات مختلف ایران را به خطر بیندازد. شما فکر نمی‌کنید که لازم باشد به اینها هم یک توضیح و تذکری داده شود، ما نیروهایی هستیم که اراده داریم و می‌توانیم تصمیم بگیریم و صرف اینکه، شرایط را فراهم کردند، دیگر مجاز هستند که هر کاری که بخواهند بکنند و مثلاً خودشان را در خیابان با آنهایی که مدعی هستند، درگیر کنند؟ یعنی افراد را تشویق کنند که درگیر شوند. در حال حاضر وظیفه جبهه ملی چیست؟**

جبهه ملی ایران بارها و بارها اعلام کرده که خواهان تحول مسالمت‌آمیز و خشونت‌پرهیز در جامعه هست. یقیناً ما تحول را دنبال می‌کنیم و می‌خواهیم و یقیناً با خشونت و رفتارهای نامتعارف و غیرمسالمت‌جویانه هم موافق نیستیم، برای اینکه آینده کشور را نگاه می‌کنیم و فقط شعارهای سلبی و حرکتی که پشت آن معلوم نیست چه چیزی پیدا خواهد شد را نمی‌توانیم تأیید کنیم. ما باید هم شعار سلبی و هم شعار ایجابی داشته باشیم. آنچه که ما می‌خواهیم «حاکمیت ملی»، «استقلال و آزادی»، «جدایی دین از دولت» و «حاکمیت منبعث از رای مردم» (که می‌شود نظام جمهوری) «هست. ما دنبال این اهداف هستیم و این اهداف را می‌خواهیم. در حاکمیت هم اگر درایت و عقلانیت بیشتری وجود داشته باشد و اگر علاقه‌ای به کشور و آینده کشور داشته باشد، باید همین راه را تأیید و این جاده را هموار کند، برای کسانی که این خواسته را دارند. با زدن و گرفتن و بستن و کشتن کار از پیش نمی‌رود.

**به‌عنوان آخرین سوال؛ شما جبهه ملی را صاحب چه میزان نفوذ و تأثیرگذاری اجتماعی ارزیابی می‌کنید؟ یعنی اگر الان در بین جوانان بروید، فکر می‌کنید چقدر سابقه و چهره‌ها را می‌شناسند و چقدر تحت تأثیرند؟ در واقع ارزیابی شما از وزن جبهه در این توازن نیروهایی که وجود دارد، چقدر است؟**

نه جبهه ملی ایران و نه سایر گروه‌های قدیمی و سنتی به‌وسیله نسل جوان، نسلی که بعد از انقلاب متولد شده و دوران انقلاب پرورش پیدا

کرده، به آن صورت شناخته‌شده نیستند و علت آن هم رفتار حکومت است. ما در زمان انقلاب ۳۳ میلیون نفر جمعیت داشتیم. امروز ۸۵ میلیون نفر جمعیت داریم. آن ۳۳ میلیون نفری که موقع انقلاب حیات داشتند و شهروندان ایران بودند، ۲۰ میلیون نفرشان تا امروز به رحمت ایزدی پیوسته‌اند که ۱۲-۱۰ میلیون از نسل قبل از انقلاب باقی می‌ماند. تا ۸۵ میلیون، ما ۷۳ میلیون کسانی را داریم که سن‌شان از انقلاب کمتر است، یعنی بعد از انقلاب متولد شده‌اند. یعنی ۷۳ میلیون از ۸۵ میلیون! این جمعیت انبوه و اثرگذار نه انقلاب را می‌شناسد، نه تاریخ معاصر را خوب می‌داند، نه گروه‌های سیاسی را از جمله اینکه شما گفتید جبهه ملی و نهضت ملی ایران را هم نمی‌شناسد. بلکه ۷۳ میلیونی است که در ایران متولد شده و در ایران رشد کرده؛ ولی به کمک این وسایل ارتباط جمعی که تکنولوژی در اختیار جامعه‌های بشری گذاشته در آمریکا، استرالیا و اروپا زندگی کرده است. اینها زندگی جوانان زیر ۴۰ سال در اروپا، آمریکا و حتی در کشورهای همسایه ما و کشورهای عرب حاشیه خلیج‌فارس نگاه می‌کنند و می‌بینند، زندگی‌شان با زندگی آنها خیلی فاصله دارد؛ «زن، زندگی، آزادی»، این شعار، شعار اول شده است. زن؛ یعنی حقوق بشر را مطالبه می‌کنند (مثل همه دنیا). زندگی؛ یعنی چه که شعارش را می‌دهند؟ یعنی زندگی، یعنی داشتن رفاه و یعنی نداشتن دغدغه زندگی. آزادی؛ آزادی را هم فریاد می‌زنند برای اینکه آزادی را هم گام اول برای رسیدن به این زندگی می‌دانند.

بنابراین این نسل، نسلی است که حاکمیت هم او را نمی‌شناسد. وظیفه نیروهای ملی این است که بیایند این شکاف نسلی را از بین ببرند. خودشان را با خواسته‌های این نسل به اصطلاح جدید نزدیک کنند و بعد در تعامل با آنها، آنها را هم بیاورند با موازین حاکمیت ملی و دموکراسی و استقلال و تحزب و داشتن تشکیلات آشنا کنند.

از: روزنامه هم میهن

# ایران پس از خامنه‌ای

«لحظه «با» فرصت «آزادی» به مردم ایران به راه افتاده، چگونه در الگوهای گسترده‌تر تحولات منطقه‌ای که شما مطالعه کرده‌اید جای می‌گیرد؟

**آصف بیات:** خاورمیانه برای دهه‌ها با رژیم‌های اقتدارگرای ریشه‌داری مشخص شده است که اکثریت جمعیت خود را تحت سلطه نگه داشته‌اند. اگر چیزی «استثنایی» در مورد منطقه وجود داشته باشد، ممکن است همگرایی خاص نفت، اسرائیل و اسلام‌گرایی باشد، ترکیبی منحصر به فرد که به طور قابل توجهی به تاب‌آوری استبداد کمک کرده است. در ایران و اغلب کشورهای عربی، مخالفت علنی و سازمان‌یافته، همین‌طور بیان آزادانه مطالبات کارگران، زنان، دانشجویان و دیگر گروه‌های اجتماعی به شدت سرکوب می‌شود. در نتیجه، شهروندان اغلب به آنچه من «ناجنبش‌ها» نامیده‌ام روی می‌آورند: اشکالی از مقاومت روزمره که در آن مردم عادی، بی‌سر و صدا و به‌طور مستقیم، برای مسکن، کار، حقوق و کرامت خود مطالبه‌گری می‌کنند، و در عین حال گوش‌به‌زنگ فرصت‌هایی می‌مانند که در صورت گشایش فضای سیاسی بتوانند به کنش جمعی سازمان‌یافته‌تر دست بزنند.

این مبارزات روزمره که اغلب از چشم مقام‌ها و ناظران پنهان می‌ماند می‌تواند به تدریج انباشته و تشدید شود تا جایی که رویارویی علنی با دولت گریزناپذیر گردد. نمونه مهم آن، مقاومت مستمر و روزمره زنان ایرانی است؛ به‌ویژه مبارزه آنان علیه حجاب اجباری که سرانجام در خیزش «زن، زندگی، آزادی» در سپتامبر ۲۰۲۲ به اوج رسید.



بودند.

برای بررسی این جنگ و اعتراضات اخیر در چارچوبی تحلیلی، با جامعه‌شناس ایرانی، آصف بیات Asef Bayat، گفت‌وگو کردم؛ پژوهشگری برجسته در حوزه جامعه خاورمیانه و جنبش‌های اجتماعی. از میان آثار متعدد او، سه‌گانه‌ای پژوهشی-زندگی همچون سیاست؛ چگونه مردم عادی می‌توانند خاورمیانه را تغییر دهند (۲۰۱۳)، انقلاب‌ها بدون انقلابیون: فهم بهار عربی (۲۰۱۷) و زندگی انقلابی: امر روزمره در بهار عربی (۲۰۲۱)-بررسی می‌کند که چگونه مردم عادی عامل تغییر سیاسی در ایران و سراسر منطقه بوده‌اند و همچنین چگونه نظامی‌سازی، مبارزات مردمی برای آزادی را تغییر شکل می‌دهد.

\*\*\*

**الکس شمس:** شما در دهه‌های اخیر درباره دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی خاورمیانه بسیار نوشته‌اید، از جمله درباره انقلاب‌های بهار عربی که به سرنگونی چندین دیکتاتور دیرپای عرب انجامید. اکنون ما شاهد سقوط یکی دیگر از رهبران دیرینه حاکم، آیت‌الله خامنه‌ای، بوده‌ایم. اعتراضات گسترده اخیر علیه جمهوری اسلامی و اکنون جنگ آمریکا و اسرائیل که تا حدی به نام اعطای

**بوستون ریویو/آلکس شمس:** روز

شنبه، اسرائیل و ایالات متحده به‌طور آغاز کردند؛ دومین حمله بی‌دلیل نیروهای آمریکا و اسرائیل در کمتر از یک سال آن هم در میانه مذاکرات دیپلماتیک در ژنو. تا لحظه نگارش این سطور، بیش از ۵۵۰ ایرانی کشته شده‌اند\*؛ از جمله رهبر جمهوری اسلامی، علی خامنه‌ای، اعضای از خانواده او، چند تن دیگر از مقام‌های ارشد جمهوری اسلامی و ده‌ها غیرنظامی.

این جنگ در حالی آغاز شد که ایرانیان هنوز از سرکوب خونین اعتراضات سراسری اوایل ژانویه توسط حکومت خود در شوک بودند؛ اعتراضاتی که در آن صدها هزار نفر در سراسر کشور به خیابان آمدند و به «قیام دی ۱۴۰۴» معروف شد. خیزش دی‌ماه مردم ایران را نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی با خشونت بی‌سابقه سرکوب کردند و در مرگبارترین کشتار معترضان در تاریخ ایران، هزاران نفر را کشتند و ده‌ها هزار نفر دیگر را بازداشت یا مجروح کردند. تنها یک هفته پیش از آن‌که بمب‌های اسرائیل و آمریکا فرود آید، ایرانیان مراسم سنتی چهلم جان‌باختگان را با راهپیمایی‌های خشمگین و سوگوارانه برگزار کرده

در دهه گذشته، تحولات تازه در اقتصاد سیاسی این کشورها فرصت‌های جدیدی برای بسیج اجتماعی پدید آورد که نهایتاً در انقلاب‌های بهار عربی متبلور شد. نخست، نابرابری و طردشدگیِ تکان‌دهنده‌ای که عمدتاً حاصل سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی رژیم‌های حاکم بود. دوم، وجود جمعیت گسترده‌ای از شهروندان تحصیل‌کرده و آگاه که با وجود این، احساس می‌کردند از نظر اقتصادی به حاشیه رانده شده و از نظر اجتماعی بی‌ارزش شده‌اند. نیروی محوری در این میان آن چیزی است که من «فقیران طبقه متوسط» می‌نامم: گروهی اجتماعی متناقض با آرزوها و انتظارات طبقه متوسط، اما گرفتار در شرایطی بی‌ثبات و اغلب فقیرانه. سوم و با اهمیت اساسی، ظهور فناوری‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی بود که شکل‌های تازه‌ای از «کنش ارتباطی» را ممکن ساخت؛ به گونه‌ای که بسیج اجتماعی سریع‌تر، کم‌هزینه‌تر و غیرمتمرکزتر شد. مجموعه این پویایی‌ها موجی از خیزش‌های چشمگیر را در دهه کشور عربی و سپس در ایران رقم زد.

با این حال، این بسیج‌های سریع و گسترده عموماً فاقد سازمان‌دهی منسجم، رهبری شناخته‌شده و پاسخ‌گو، و چشم‌اندازی روشن از نظم سیاسی‌ای بودند که می‌خواستند برپا کنند. به بیان دیگر، هرچند خیزش‌ها از نظر مقیاس و انرژی خیره‌کننده بودند، اما بدلی ساختاریافته و سازمان‌یافته در برابر حاکمان مستقر به شمار نمی‌آمدند. آن‌ها موفق شدند دیکتاتورها را سرنگون کنند، اما قدرت را در دست نگرفتند.

از این منظر، این رخدادها به معنای قرن بیستمی کلمه «انقلاب» نیافریدند، بلکه «هراس از انقلاب» را پدید آوردند، هراسی که نیروهای از پیش سازمان‌یافته، همچون ارتش یا نهادهای ریشه‌دار رژیم را واداشت وارد میدان شوند، خلأ قدرت را پر کنند و مسیر تحولات سیاسی را شکل دهند. در جهان عرب، این نیروها عمدتاً داخلی بودند. اما در ایران، به نظر می‌رسد نیروهایی که می‌توانند چنین روندی را پیش ببرند، از خارج می‌آیند.

همانند خیزش‌های بهار عربی، جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ایران نیز از نظر گستره بسیج، رادیکالیسم مطالبات و تأکید بر حقوق زنان و

بازپس‌گیری زندگی، چشمگیر بود. با این حال، از نظر سازمانی و راهبردی، این جنبش نیز نتوانست بدیلی عینی و کارآمد در برابر نظام حاکم ارائه دهد. این حرکت تغییرات مهمی در هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی ایجاد کرد. برای مثال، عملاً «حجاب اختیاری» را در بسیاری از فضاها عمومی به واقعیتی زیسته بدل ساخت. اما در سطح قدرت دولتی، دگرگونی چندانی پدید نیاورد. حاکمیت روحانیان پابرجا ماند و بحران‌های عمیق اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی نیز تداوم یافت. از همین رو، هنگامی که قیام دی ۱۴۰۴ با کشتار هزاران معترض پاسخ داده شد، بسیاری از ایرانیان به این نتیجه رسیدند که چرخه‌های تکرارشونده خیزش‌های داخلی، به تنهایی برای دگرگونی نظام کافی نیست. برای برخی چنین برداشتی منجر به این شد که تنها مداخله نظامی خارجی می‌تواند در نهایت رژیم را سرنگون کند.

با جنگ بی‌دلیلی که اسرائیل و ایالات متحده آغاز کردند، کاربست غیرقانونی زور که باید به شدیدترین وجه محکوم شود، اکنون وارد مرحله‌ای تازه و خطرناک شده‌ایم. اما صرف‌نظر از مشروعیت یا اخلاقی بودن این حملات، برخی استدلال می‌کنند که در برهه‌هایی از تاریخ، منافع قدرت‌های امپریالیستی ممکن است به‌طور موقت با منافع یک جمعیت ناراضی همگرا شود. در موازنه‌ی چنین همگرایی منافع، در نهایت کدام طرف قدرت تعیین‌کننده برای شکل دادن به نتیجه تغییرات را در اختیار خواهد داشت؟ اگر ایالات متحده و اسرائیل به بازیگران اصلی آینده سیاسی ایران بدل شوند، این امر چه معنایی برای حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، منابع طبیعی، نظم سیاسی و رفاه مردم کشور خواهد داشت؟

قدرت‌های خارجی اهداف راهبردی و ژئوپولیتیکی خاص خود را دنبال می‌کنند و این اهداف دیر یا زود با آرمان‌های یک ایران واقعاً دموکراتیک در تعارض قرار خواهد گرفت. از این رو، ضروری است که ایرانیان خود را در قالب گروه‌ها و جنبش‌های مدنی و سیاسی مستقل و متعهد به دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی سازمان دهند. تنها از خلال عاملیت مدنی مستقل و سازمان‌یافته است که می‌توانند از آینده خود و آینده کشورشان در میانه تحولات

عمیق و ناروشن محافظت کنند.

**شمس:** وقتی خبر مرگ خامنه‌ای منتشر شد، بسیاری از مردم در خیابان‌های شهرها و شهرک‌های مختلف ایران به شادی و پایکوبی پرداختند. این ابراز شادی عمومی را در این مقطع چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چگونه می‌توان آن را در نسبت با لحظات انقلابی پیشین در تاریخ ایران یا در مقایسه با دیگر کشورها فهم کرد؟ آیا ما شاهد یک جنبش انقلابی دیگر هستیم؟

**بیات:** بله، من ده‌ها ویدئو از نقاط مختلف ایران و نیز از میان ایرانیان خارج از کشور دیده‌ام که نشان می‌دهد بسیاری از ایرانیان با شادی آشکار به درگذشت آیت‌الله واکنش نشان دادند. صحنه‌هایی از زنانی که جیغ می‌زدند، می‌خندیدند و گریه می‌کردند، واکنش‌هایی که جز به مثابه نوعی رهایی از احساسات نمی‌توان توصیفشان کرد. این واکنش‌ها عمق خشم و رنجشی را نشان می‌دهد که آیت‌الله خامنه‌ای و نظام او در میان بخش‌های بزرگی از جامعه برانگیخته‌اند.

از سال ۱۹۸۹، علی خامنه‌ای ایران را با مشت آهنین اداره کرد؛ رهبری عالی که به هیچ‌کس پاسخ‌گو نبود. او به‌ندرت خود را در معرض پرسشگری علنی قرار می‌داد و هرگز اجازه نداد روزنامه‌نگاران مستقل درباره شکست‌های سیاستی یا تناقض‌گویی‌هایش از او بازخواست کنند. چنان حکومت می‌کرد که گویی شخصاً تجسم دولت است. سخت‌گیری ایدئولوژیک او، همراه با آنچه بسیاری توهمی بزرگ‌منشانه درباره ساختن بلوکی قدرتمند در منطقه برای رقابت با غرب می‌دانستند، هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سنگینی بر کشور و مردمش تحمیل کرد. در چنین زمینه‌ای، فوران عمومی خشم و کینه چندان دور از انتظار نبود.

در عین حال، در کنار این جشن‌ها، شاهد حضور جمعیت‌های بزرگی از سوگواران نیز بودیم که در خیابان‌ها گرد آمدند و برای رهبرشان عزاداری کردند. حتی اگر آن‌ها اقلیتی قابل مشاهده باشند، همچنان بخشی از این ملت‌اند و چنین خواهند ماند. این قطب‌بندی چشمگیر باید در هر گذار دموکراتیک با دقت مدیریت شود. ایجاد اجماع و پرورش اعتماد میان حوزه‌های اجتماعی عمیقاً دو قطبی‌شده، یکی از دشوارترین و فوری‌ترین وظایف کسانی خواهد بود که در پی تغییرات دگرگون‌ساز هستند.

اما آیا آنچه شاهدش هستیم یک «انقلاب ملی» است، آن‌گونه که برخی ادعا کرده‌اند؟ من در به‌کار بردن

می‌خواهند تغییراتی اساسی برای بازپس‌گیری زندگی، آزادی و کرامت در کشور رقم بزنند.

**شمس:** عوامل اصلی شعله‌ور شدن این خیزش چه بود؟ اعتراضات اخیر از چه جهاتی با موج‌های پیشین، به‌ویژه اعتراضات ۲۰۲۲، مشابه یا متفاوت بود؟

**بیات:** موج اخیر بی‌سابقه نبود. طی دو دهه گذشته، جمهوری اسلامی با چندین خیزش گسترده روبه‌رو شده است، از جمله در سال‌های ۲۰۰۹، ۲۰۱۷، ۲۰۱۹، ۲۰۲۲ و اکنون بار دیگر در سال جاری. در بسیاری از موارد، انتظار می‌رود یک رژیم نامحبوب برای جلوگیری از فروپاشی، امتیازهایی بدهد یا اصلاحاتی را دنبال کند. اما در

بی‌تردید این مشکلات را تشدید کرده‌اند، اما بحران ریشه‌ای‌تر از آن است. در بنیان خود، این بحران بازتاب شکست مزمَن حکمرانی است که در فساد ساختاری ریشه دارد؛ سیستمی که تعهد ایدئولوژیک و وفاداری سیاسی را بر شایستگی ترجیح می‌دهد. برای اغلب مردم، این ناکارآمدی نظام‌مند در قالب سرکوب روزمره، تبعیض و احساس فراگیر ناامنی وجودی نمود می‌یابد و به انفجارهای دوره‌ای اجتماعی، همچون اعتراضات اخیر، می‌انجامد.

چرخه اخیر تازه‌ترین حلقه از مجموعه خیزش‌های سراسری در دهه گذشته بود، اما در پنج جنبه کلیدی با موج‌های پیشین تفاوت داشت.



این اصطلاح تردید داریم. قیام اخیر دی‌ماه و تحولات پس از آن را بهتر است نه یک انقلاب، بلکه راه‌نمایی در راستای خط انقلاب بدانیم؛ تابلویی که موانع، پیچ‌وخم‌ها و عدم قطعیت‌های مسیر تحول معنادار را آشکار می‌کند. ما می‌دانیم که انقلاب‌ها به ندرت پدیده‌های صرفاً ملی هستند؛ آن‌ها تحت تأثیر نیروهای بین‌المللی شکل می‌گیرند، نیروهایی که اغلب در روند آن‌ها مداخله می‌کنند و گاه نتایج را تعیین می‌کنند. ایران اکنون دقیقاً در چنین بزنگاهی قرار دارد. شناخت و هدایت این فشارهای خارجی، چالش‌های محوری برای کسانی خواهد بود که

دوران آیت‌الله خامنه‌ای، رژیم همواره از چنین اقدامی سر باز زده است، عمدتاً از بیم آن‌که هرگونه امتیاز سیاسی، اپوزیسیونی را برای مطالبه‌های بیشتر جسورتر کند.

موج اخیر به دلیل مسائل اقتصادی، کاهش شدید ارزش پول ملی و رکود اقتصادی گسترده‌تر آغاز شد. اما مسئله اصلی، سیاسی است. جمهوری اسلامی رژیمی به‌شدت سرکوبگر، فاسد و ناکارآمد است که با مجموعه‌ای از بحران‌های ساختاری دست‌به‌گریبان است: کمبود انرژی، فرسودگی زیرساخت‌ها، تخریب محیط زیست، تورم و افول عمومی اقتصاد. گرچه تحریم‌های ایالات متحده

نخست آن‌که این موج با اعتراض بخشی از بازاریان تهران آغاز شد؛ کسانی که از سقوط شدید ارزش پول ملی ضربه سختی خورده بودند. مغازه‌داران عملاً دیگر قادر نبودند برای کالاهای خود قیمت‌گذاری کنند و دادوستد مختل شده بود. این رخداد در تاریخ جمهوری اسلامی بی‌سابقه بود، به‌ویژه با توجه به رابطه سنتی نزدیک بین بازاریان و طبقه روحانیت.

دوم آن‌که اعتراضات ماهیتی فراتر از یک طبقه داشت. نه تنها ثروتمندان جهانی شده در آن حضور داشتند که منافع تجاری و سبک زندگی‌شان با ایدئولوژی و سیاست‌های اقتصادی رژیم روحانی در تعارض است، بلکه فقرا نیز به میدان آمدند؛ کسانی که تلاش روزمره‌شان برای حفظ یک زندگی آبرومندانه، زیر سایه سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای قرار دارد که بخش‌های کلان نظامی و هسته‌ای را بر رفاه شهروندان فرودست ترجیح می‌دهد. به گزارش روزنامه شرق چاپ تهران، قدرت خرید طبقه کارگر ایران امروز تنها یک‌سوم ده سال پیش است.

سوم آن‌که، هرچند آمار دقیقی در دست نیست، روایت‌های شاهدان عینی تأیید می‌کند که شمار جمعیت در این دوره از هر اعتراض پیشین بیشتر بوده است.

چهارم این‌که، اگرچه جرقه اعتراضات اقتصادی بود، اما خیلی زود کانون آن به مطالبه سرنگونی خود رژیم تغییر یافت.

و سرانجام، حال‌وهوای این خیزش از درگیری دوازده‌روزه سال گذشته با اسرائیل تأثیر پذیرفته بود؛ درگیری‌ای که این باور را تقویت کرد که یک حمله هدفمند خارجی، به‌ویژه از سوی ایالات متحده می‌تواند رأس هرم قدرت را قطع کند و افق سیاسی تازه‌ای برای ایران بگشاید. این ایده در میان بخش قابل توجهی از جامعه نفوذ یافته و از سوی جریان سلطنت‌طلب، به رهبری رضا پهلوی، پسر تبعیدی شاه برکنار شده در ۱۹۷۹، فعالانه ترویج می‌شود. پهلوی اکنون به سطحی بی‌سابقه از حمایت دست یافته و برای نخستین بار به نیروی مسلط در اپوزیسیون بدل شده است. با این حال، برخلاف جنبش «زن، زندگی، آزادی» که از حمایت گسترده در میان گروه‌های قومی برخوردار بود، این خیزش مشارکت محدودتری از سوی جوامعی چون کردها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و عرب‌ها داشت. این گروه‌ها عمدتاً اعتراضات فاصله گرفتند، زیرا اعتراضات را تحت سلطه جناح‌های سلطنت‌طلب می‌دیدند.

**شمس:** پهلوی بی‌تردید در ماه‌های اخیر به طور بی‌سابقه‌ای مورد توجه قرار گرفته است. شعارهای «زنده باد شاه» در داخل ایران و نیز در میان ایرانیان خارج از کشور شنیده شده و حامیانش مدعی هستند که او بیشترین پشتوانه مردمی را دارد و

نماد «وحدت» است. این ادعاها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ پهلوی و جنبش «دوباره ایران را عظیم کنیم» در چشم‌انداز گسترده‌تر گروه‌های راست افراطی در جهان چه جایگاهی دارند؟

**بیات:** تردیدی نیست که برای نخستین بار، جناح سلطنت‌طلب به نیروی غالب اپوزیسیون بدل شده است. در دهه گذشته، با پشتیبانی مالی و لجستیکی قابل توجه به‌ویژه از طریق دو شبکه تلویزیونی تلاشی سازمان‌یافته صورت گرفت تا بازگشت به دوران پهلوی به‌عنوان بدیلی عملی در برابر رژیم کنونی تصویر شود. پهلوی در مقطعی که بسیاری از ایرانیان در جست‌وجوی آلترناتیو ملموس هستند، به چهره‌ای شناخته‌شده با پروژه‌ای روشن تبدیل شده است. او با مقام‌های آمریکایی و نیز با دولت نتانیاهو ارتباط برقرار کرده است. دولت اسرائیل نیز در مقابل، حمایت رسانه‌ای قابل توجهی فراهم آورده و اغلب محبوبیت پروژه سلطنت‌طلبی را بزرگ‌نمایی کرده است.

با پویایی فزاینده تحولات، چپ عمیقاً پراکنده، لیبرال‌ها، دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان، پهلوی را جدی نگرفتند. آن‌ها هم‌زمان نتوانستند پیرامون یک پروژه دموکراتیک متحد شوند و به تلاش‌های چهره‌هایی چون نخست‌وزیر پیشین، میرحسین موسوی، که در پی ایجاد حرکتی برای گذار دموکراتیک بود، توجه کافی نشان دهند. در نهایت، سلطنت‌طلبان از خلأ قدرت پدیدآمده بهره بردند.

اما برتری پهلوی به همان اندازه که نقطه قوت است، نقطه ضعف نیز هست. برخلاف ادعای «وحدت‌بخشی» به اپوزیسیون متکثر، صعود او شکاف‌ها را عمیق‌تر کرده است. پهلوی که فاقد ساختار سیاسی در داخل ایران است و از ائتلاف‌سازی با دیگر نیروهای مخالف، از جمله چپ‌ها و جمهوری‌خواهان خودداری کرده، تقریباً به‌طور کامل بر حمایت خارجی، به‌ویژه از سوی ایالات متحده و اسرائیل، تکیه کرده است. هرچند بسیاری از ایرانیان از سر استیصال ممکن است از مداخله خارجی حمایت کنند، اما جناح‌های قابل توجهی وجود دارند که با توجه به پیامدهای ویرانگر مداخلات ایالات متحده در عراق، سوریه و لیبی، با دخالت نظامی و همچنین پروژه سلطنت‌طلبی مخالف هستند.

در نتیجه، اپوزیسیون همچنان عمیقاً پراکنده است. بسیاری از گروه‌های اجتماعی از جمله لیبرال‌ها، دموکرات‌ها، چپ‌ها، گروه‌های زنان و جوامع به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ای چون کردها، آذری‌ها، بلوچ‌ها و ساکنان جنوب خوزستان با پهلوی همسو نیستند. مخالفت آنها با پهلوی ناشی از ترس از بازگشت به سلطنت استبدادی و نگرانی‌ها در مورد وابستگی او به ایالات متحده و اسرائیل است. کسانی که به حکومت دموکراتیک متعهد هستند، اغلب در توانایی یا تمایل سلطنت‌طلبان برای جایگزینی رژیم سرکوبگر فعلی با یک نظم سیاسی واقعاً دموکراتیک تردید دارند.

با این همه، حس استیصال پایگاهی اجتماعی پدید آورده که صرفاً می‌خواهد این نظام را برچیند، فارغ از آن‌که چه چیزی جای آن را بگیرد. ایرانیان سال‌هاست شجاعتی کم‌نظیر و آمادگی برای فداکاری نشان داده‌اند و از رژیم خواسته‌اند حتی گامی کوچک به سوی دموکراسی و عدالت بردارد. اما حکومت حتی به اندازه سرسوزنی عقب ننشسته است. اکنون بسیاری می‌پرسند: دیگر چه می‌توان کرد تا از این نظام ناعادلانه رها شد؟ شمار فزاینده‌ای بر این باورند که پهلوی و حتی مداخله نظامی آمریکا می‌تواند گشایشی سیاسی ایجاد کند. بسیاری احساس می‌کنند هر آنچه پس از این رژیم بیاید، بهتر از وضع موجود خواهد بود.

سلطنت‌طلبان از این احساس بهره برده‌اند و بدون آن‌که گرفتار آنچه دانیل ریتر، دانشمند علوم سیاسی، «قفس آهنین لیبرالیسم» می‌نامد باشند، عمل کرده‌اند. خیزش جهانی جنبش‌های ضددموکراسی نیز پذیرش منش اقتدارگرایانه آن‌ها را آسان‌تر کرده است. برخلاف شاه مخلوع که برای جای گرفتن در نظم جهانی لیبرال ناگزیر بود دست‌کم ظاهراً به حقوق بشر و دموکراسی ادا احترام کند، سلطنت‌طلبان امروز و متحدان بین‌المللی‌شان نه تنها این ارزش‌ها را نادیده می‌گیرند، بلکه به منتقدانی که خواهان جمهوری‌خواهی، دموکراسی و حقوق بشر هستند حمله می‌کنند.

**شمس:** اگر به اعتراضات دی‌ماه پیش از حملات آمریکا و اسرائیل بازگردیم، مقام‌های ایرانی مدعی‌اند صدها نفر از کشته‌شدگان نیروهای امنیتی بوده‌اند که به دست معترضان مسلح جان باخته‌اند. گزارش‌هایی نیز درباره حضور افراد مسلح در میان معترضان و درگیری‌های دوطرفه منتشر شده است. برخی سیاستمداران اسرائیلی و آمریکایی نیز از احتمال نقش موساد سخن گفته‌اند. این ادعاها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا شواهدی وجود دارد که نشان دهد ایرانیان از سوی بازیگران خارجی آموزش دیده‌اند؟ آیا مقاومت مسلحانه قابل توجیه است و می‌تواند موفق شود؟ در این زمینه، شورش مسلحانه را چگونه باید فهم کرد؟

**بیات:** دولت ایران همچنین مدعی شده است که صدها مسجد، بانک و ساختمان دولتی توسط «تروریست‌ها»، «عوامل موساد» و دیگر نیروهای وابسته به خارج به آتش کشیده شده‌اند. هرچند راستی‌آزمایی دامنه این ادعاها دشوار است، اما باید یادآور شد که تقریباً در همه خیزش‌های پیشین، مقام‌ها «عوامل خارجی» را مسئول تحریک ناآرامی‌ها معرفی کرده‌اند.

ممکن است برخی گروه‌های مورد حمایت خارجی در برخی اعمال خشونت‌آمیز نقش داشته باشند، اما گستره اعتراضات در ۴۰۰ شهر و ۹۰۰ نقطه چنان وسیع بود که چنین بازیگرانی نمی‌توانستند نیروی مرکزی آن باشند. برخی منتقدان در ایران، از جمله مقام‌های پیشین امنیتی، بر این باورند که دست‌کم بخشی از آتش‌سوزی‌ها از جمله حمله به مساجد ممکن است توسط خود نیروهای امنیتی انجام شده باشد تا واکنش مذهبی علیه معترضان برانگیزند. تاکتیک‌های مشابهی در جریان جنبش سبز ۲۰۰۹ به کار گرفته شد؛ زمانی که بمب‌هایی در محل دفن روح‌الله خمینی کار گذاشته شد، عملیاتی که رئیس‌جمهور پیشین، محمود احمدی‌نژاد—که بنا بر برخی گزارش‌ها در حملات آخر هفته گذشته نیز کشته شده است—بعدها تلویحاً آن را به دستگاه اطلاعاتی ایران نسبت داد.

با این حال، این احتمال نیز وجود دارد که برخی از معترضان، به ویژه آنهایی که مساجد را نه به عنوان مکان عبادت، بلکه به عنوان مراکز سرکوب می‌بینند، به خشونت، مانند آتش زدن

مسجد، متوسل شده باشند. اقدامات رادیکال به‌ویژه در محله‌های فقیرنشین گزارش شده است. همان‌طور که یکی از شاهدان گفت، تظاهرات در ۱۰۰ منطقه تهران رخ داد، اما محله‌هایی مانند نازی‌آباد شاهد شدیدترین درگیری‌ها بودند.

احساس رهاشدگی، تحقیر و سرکوب در میان به‌حاشیه‌رانده‌شدگان می‌تواند، به‌طور قابل فهم، هنگامی که فرصت فراهم می‌شود، به اعمال انتقام‌جویانه تبدیل شود. من با خشم کسانی که دهه‌ها تحقیر و ناامنی را زیر حکومتی استبدادی تحمل کرده‌اند، همدلی می‌کنم. اما در عین حال می‌پرسم این رادیکالیسم تا چه حد در دستیابی به هدف آزادی از سیستمی که در ارتکاب قتل‌عام تردید اخلاقی ندارد، استراتژیک است. در این شرایط، نقش رهبری حیاتی می‌شود. رهبران باید درایت نشان دهند و حرکت را به سوی بهترین مسیر هدایت کنند؛ مسیری که هزینه‌ها را به حداقل و شانس موفقیت را به حداکثر برساند.

**شمس:** طبق اعلام دولت ایران، آمار رسمی کشته‌شدگان حدود ۳۰۰۰ نفر است، در حالی که چهره‌های مخالف مدعی هستند رقم واقعی چندین برابر این عدد است. این مقیاس خشونت چگونه با نمونه‌های پیشین سرکوب سیاسی در ایران مقایسه می‌شود؟ و فکر می‌کنید چه تأثیری بر جامعه خواهد داشت؟

**بیات:** یک گروه ایرانی حقوق بشری مستقر در واشینگتن دسی‌سی‌گزارش داده است که بیش از ۷۰۰۰ نفر کشته و ۵۳،۰۰۰ نفر بازداشت شده‌اند. روشن است که این شمار قربانیان و تصاویر وحشتناک کیسه‌های جسد در بیمارستان‌ها، سردخانه‌ها و کامیون‌ها شوک‌آور است. این نشان‌دهنده یک کارزار سیستماتیک خشونت توسط نیروهای امنیتی و بسیج است که گفته می‌شود از تبر و شمشیر و همچنین سلاح‌های جنگی، از جمله تک‌تیراندازان مستقر بر مساجد، بیمارستان‌ها و کلانتری‌ها استفاده کرده‌اند.

این رژیم پیش از این نیز مرتکب قتل‌های دسته‌جمعی شده است، به ویژه در سال‌های قبل از پایان جنگ ایران و عراق، زمانی که بنا به گزارش‌ها هزاران زندانی، عمدتاً از مجاهدین خلق و سازمان‌های چپ‌گرا، اعدام شدند. با این حال، قتل‌های

دسته‌جمعی اخیر غیرنظامیان تنها در دو شب، چیزی کاملاً متفاوت است. گزارش‌ها نشان می‌دهد که اکثر قربانیان جوان، از شهرهای کوچک و از خانواده‌های کم‌درآمد هستند.

این وضعیت یک آسیب ملی ایجاد کرده است که اثرات آن احتمالاً برای مدت طولانی احساس خواهد شد. ایرانیان این را «خط قرمز» می‌نامند که از آن عبور شده است و بسیاری معتقدند که رابطه بین مردم و رژیم هرگز ترمیم نخواهد شد. با این حال، رژیم احتمالاً این اقدامات را با اصل ایدئولوژیک حفظ دولت اسلامی به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین وظیفه (وجوب واجبات) توجیه می‌کند.

**شمس:** طی پانزده سال گذشته، خامنه‌ای بارها ادعا کرده بود که هدفش جلوگیری از تبدیل ایران به سوریه‌ای جنگ‌زده است و استدلال می‌کرد که این هدف ایالات متحده و اسرائیل است. چند سال پیش، مصطفی تاجزاده، چهره مخالف زندانی، در پاسخ گفته بود: «ما نگران تبدیل ایران به سوریه‌ای جنگ‌زده بودیم. چنین نشد. اما حزب بعث شد الگویی برای نظام حاکم ما.» این دو ادعا درباره «سوریه‌سازی» ایران و سایه گسترده بحران داخلی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**بیات:** درست است که سیاست‌های آمریکا و اسرائیل همواره هدفش خنثی‌سازی ایران بوده است؛ چه با محدود کردن نفوذ رو به رشد منطقه‌ای آن و چه با متوقف کردن برنامه هسته‌ای‌اش. اسرائیل به‌ویژه تمایل دارد ایران ضعیف و حتی تجزیه شده باشد. و هیچ‌یک از این کشورها واقعاً به مبارزه مردم ایران برای آینده‌ای آزاد و دموکراتیک اهمیتی نمی‌دهند. در واقع، آنها احتمالاً یک رژیم استبدادی در ایران را ترجیح می‌دهند، تا زمانی که بتوانند آن را به نفع خود دستکاری کنند. اگرچه دونالد ترامپ و پیت هگست، وزیر دفاع ایالات متحده، ادعا کرده‌اند که هدف حملات ایالات متحده و اسرائیل «از بین بردن» برنامه هسته‌ای ایران، نابودی سیستم موشکی آن و «نابودی» نیروی دریایی آن است، اما هدف نهایی هنوز مبهم است. اگر تغییر رژیم هدف است، دقیقاً چگونه قرار است رخ دهد؟

ادعای خامنه‌ای درباره جلوگیری از تبدیل ایران به سوریه همیشه راهی برای بی‌اعتبار کردن اپوزیسیون دموکراتیک بوده است. وقتی انقلاب‌های بهار عربی در تونس، مصر، لیبی و بحرین رخ داد، خامنه‌ای «رنسانس اسلامی» را به‌عنوان نیرویی که دیکتاتورها را ساقط می‌کند برجسته کرد، در حالی که خودش اپوزیسیون داخلی را سرکوب می‌کرد. و زمانی که انقلاب سوریه علیه استبداد بشار اسد شکل گرفت، رژیم ایران و متحدانش آن را سرکوب کردند و سوریه را به جنگ داخلی ویرانگر سوق دادند، به ویژه پس از آنکه ایالات متحده و سایر قدرت‌های منطقه‌ای درگیر شدند. تاج‌زاده درست می‌گوید؛ به‌نوعی، حکومت روحانیت در ایران به لحاظ نظارت و سرکوب اپوزیسیون دموکراتیک شبیه رژیم بعث شده است، چیزی که در خیزش اخیر دیدیم. از این نظر، ما شاهد «سوریه‌ای شدن ایران» بوده‌ایم، نه از نظر درگیری داخلی، بلکه از نظر بی‌رحمی حکومت.

با این حال، همین خشونت، در کنار دخالت آمریکا و اسرائیل، خطر شعله‌ور شدن یک جنگ داخلی را نیز به همراه دارد. سرکوب خشونت‌آمیز حکومت بسیاری از تلاش‌ها برای ایجاد تغییر معنادار را ناکام گذاشته و در نتیجه، بسیاری از ایرانیان به‌طور ناامیدانه به دنبال هر وسیله‌ای برای سرنگونی رژیم هستند، حتی اگر این به معنای مداخله نظامی خارجی باشد.

**شمس:** همانطور که گفتید، اعتراضات اخیر در واکنش به کاهش ناگهانی ارزش پول، افزایش تورم و بدتر شدن شرایط زندگی مردم عادی آغاز شد. ما شاهد بودیم که اتحادیه‌ها، گروه‌های کارگری و سازمان‌های دانشجویی بیانیه‌هایی را در حمایت از اعتراضات منتشر کردند. وضعیت چپ در ایران در حال حاضر چگونه است؟ چگونه در این قیام شرکت کرد؟ امروز چگونه به گذار سیاسی نگاه می‌کند و آیا می‌تواند جایگزین مناسبی ارائه دهد؟

**بیات:** به نظر من، سازمان‌های جامعه مدنی از جمله اتحادیه‌ها و گروه‌های کارگری در جنبش «زن، زندگی، آزادی»، نقش بسیار پررنگ‌تری نسبت به خیزش اخیر داشتند. اعتراضات اخیر تمرکز غالباً سیاسی داشت و مطالبات خاص صنفی مانند حقوق کارگران، در اولویت نبود و خواست

جمعی برجیدن جمهوری اسلامی در صدر قرار گرفت.

به دلیل کنترل شدید، چپ در ایران بیشتر به‌صورت شبکه‌ای پراکنده از گروه‌های دانشجویی، کارگران، معلمان، دانشگاهیان، فعالان زنان و محیط‌زیستی‌ها عمل می‌کند و تنها منطقه کردستان دارای سنت دیرینه سازمان‌های چپ است که همچنان در سطح منطقه‌ای فعالیت می‌کنند.

در جریان اعتراضات دی‌ماه اخیر، چپ‌ها بیشتر به‌صورت فردی حضور داشتند تا به‌عنوان گروه‌های سازمان‌یافته. بسیاری از سازمان‌های چپ در خارج از کشور، بازمانده گروه‌هایی که بلافاصله پس از انقلاب ۱۹۷۹ شکل گرفتند مانند فدائیان خلق یا حزب توده عمدتاً ماهیتی سیاسی دارند و ارتباط چندانی با جنبش‌های مردمی داخل ایران ندارند. بیشتر این سازمان‌ها شبیه یک سبک زندگی یا هویت سیاسی‌اند تا یک حرکت فعال و مردمی. با توجه به شکاف‌های عمیق‌شان، من نسبت به توانایی آن‌ها برای ارائه یک بدیل سیاسی واقعی در شرایط کنونی تردید دارم.

به‌طور کلی، چپ امروز همچنان طرفدار «راه سوم» است؛ یعنی هم با رژیم و هم با جریان سلطنت‌طلب و حامیان بین‌المللی آن مخالف است.

چپ‌های ایران همچنین از چپ غربی ناامید هستند، زیرا معتقدند آن‌ها جمهوری اسلامی را به‌اشتباه «ضد امپریالیستی» توصیف می‌کنند و مبارزات واقعی مردم عادی ایران را که برای کرامت و دموکراسی می‌جنگند نادیده می‌گیرند. اخیراً یک وکیل فعال از ایران از نحوه نادیده گرفتن وضعیت فقیران ایرانی توسط چپ آمریکا ابراز خشم کرده و گفته است: «ای کارگران و رنجبران ایرانی، وقتی اجساد شکنجه‌شده شما بر سیمان سرد خیابان‌ها می‌چکد، بدانید که چپ جهانی و رهبران آن مانند جودیت باتلر Judith Butler و اسلاوی ژیزک Slavoj Žižek و دیگران کیسه‌های اجساد شما را که شایسته اشک ریختن هستند، مانند کیسه‌های اجساد غزه ندیدند.» (این موضوعی است که نیاز به گفتگوی جدی دارد.)

**شمس:** بسیاری از طرفداران مداخله خارجی معتقدند که تغییر معنادار نمی‌تواند از درون ایران حاصل شود. پاسخ شما به این چیست؟ آیا تغییر از درون جامعه ایران ممکن است؟ دلایل امیدواری را در کجا می‌بینید؟

**بیات:** این یک نگرانی واقعی و پرسشی حیاتی است. حقیقت این است که جمهوری اسلامی به همان شیوه‌ای که رژیم شاه پیش از انقلاب مستبد بود، نیست. حکومت فعلی بیشتر شبیه دولت‌های کمونیستی ایدئولوژیک است. این یک حکومت ایدئولوژیک متولد انقلاب ۱۹۷۹ است و در کنار نهادهای به‌ارث‌رسیده از دولت پیش از انقلاب، نهادهای موازی ایجاد کرده است.

این نهادها یک «دولت پنهان» قدرتمند را تشکیل می‌دهند که تحت اختیار رهبر عالی عمل می‌کند و به هیچ‌یک از نهادهای منتخب مانند ریاست جمهوری یا مجلس پاسخگو نیست؛ هرچند خود این نهادها نیز تحت بررسی و نظارت سخت قرار دارند. با گذشت زمان، رژیم «مردم» خود را ساخته است؛ نوعی طبقه حکومتی-اقلیتی متشکل عمدتاً از خانواده‌های اعضای سپاه پاسداران، بسیجیان، کارمندان دولت و بهره‌برداران از شمار بی‌شمار سازمان‌ها، مساجد، اماکن مقدس و بنیادها. این گروه‌ها در ازای وفاداری به نظام از منافع سیاسی و اقتصادی برخوردارند.

در نتیجه، آنها از رژیم و احتمالاً با زور در برابر مخالفت گسترده اپوزیسیون دفاع می‌کنند. با این حال، نمونه‌های تاریخی رژیم‌های ایدئولوژیک، به‌ویژه در اروپای شرقی، نشان می‌دهد که چنین نظام‌هایی غالباً «سالخورده» می‌شوند، مشروعیت خود را از دست می‌دهند، عملاً منقضی می‌شوند و در نهایت از طریق آزادی‌سازی جزئی مسیر خود را تغییر می‌دهند و سپس فرو می‌ریزند. یک اپوزیسیون مردمی پایدار و قدرتمند می‌تواند این روند طولانی را تسریع کند.

با این حال، یک امکان دیگر نیز وجود دارد: گذار دموکراتیک کم‌هزینه‌تر از طریق یک «انقلاب مذاکره‌شده»، که من پیش‌تر در جایی دیگر درباره آن نوشته‌ام. این گذار شامل چند مؤلفه کلیدی است. نخست، ادامه مبارزات مردمی و مقاومت در درون جامعه مدنی ضروری است. این شامل حمایت از «غیرجنبش‌ها»، سازماندهی جمعیت‌ها، گروه‌ها، انجمن‌ها و جنبش‌های اجتماعی است که همه این‌ها جامعه را از نظر سیاسی فعال، پویا و درگیر نگه می‌دارند. دوم، این فرآیند مستلزم یک کمپین فکری و گفتمانی حول پروژه گذار به نظم دموکراتیک است. این شامل حمایت از برگزاری رفراندوم و ایجاد مجمع مؤسس برای تعیین ساختار سیاسی آینده کشور می‌شود. این چشم‌انداز توسط گذارطلبان ایران ترویج می‌شود که به رهبری میرحسین موسوی، نخست‌وزیر پیشین که هم‌اکنون تحت حصر خانگی است، هدایت می‌شوند. هم‌زمان، بسیار مهم است که سازمان‌ها ساخته و به هم متصل شوند، حلقه‌ها و گروه‌های پراکنده دموکراسی‌خواه داخل و خارج ایران به چیزی شبیه جبهه دموکراتیک پیوند داده شوند. در نهایت، فشار بر رژیم

بحران‌زده باید اعمال شود تا فرآیند گذار را به مذاکره بکشاند. آنچه در اینجا ارائه شد، تنها یک استراتژی کلی است که نیاز به تبیین، شناسایی موانع و یافتن راهکارهای عملی دارد. اما اجازه دهید به یک پرسش رایج پاسخ دهم: مردم اغلب می‌پرسند چرا حکومتی حاضر به مذاکره می‌شود که ممکن است منجر به نابودی خودش شود. این پرسش منصفانه‌ای است؛ هیچ رژیم‌می داوطلبانه قدرت خود را واگذار نمی‌کند، مگر اینکه مجبور شود. حاکمان آارتاید آفریقایی جنوبی، لهستان کمونیستی یا شیلی پینوشه نیز نمی‌خواستند قدرت را ترک کنند، اما در نهایت چاره‌ای نداشتند. یک انقلاب مذاکره‌شده یعنی آماده شدن برای چنین لحظه‌ای؛ لحظه‌ای که با زمینه‌سازی فکری آغاز می‌شود، گفتمانی معنادار و گسترده در مورد گذار دموکراتیک ایجاد می‌کند و در نهایت هنگامی که نظام موجود شروع به فروپاشی می‌کند، با قیام‌های توده‌ای به اوج خود می‌رسد در این لحظه، ایران هنوز به آن مرحله نرسیده است. اما این چشم‌انداز چیزی است که باید جدی گرفته شود. \*\*\*  
\*آصف بیات استاد جامعه‌شناسی و

استاد مطالعات جهانی و فراملی کاترین و بروس باستین در دانشگاه ایلینوی در شهر اربانا شمپین آمریکا است. کتاب‌های متعدد او از جمله «انقلاب بدون انقلابیون»، «سیاست خیابانی: جنبش تهیدستان در ایران»، «دموکراتیک کردن اسلام: جنبش‌های اجتماعی و چرخش پسااسلامی» و اخیراً «زندگی انقلابی: روزهای بهار عربی» است.

\*الکس شمس نویسنده و انسان‌شناس با مدرک دکترا از دانشگاه شیکاگو است. آثار او همچنین در نیویورک، تروث‌آوت و نیو ریپابلیک منتشر شده است.

منبع: بوستون ریویو نت  
\*آمار رسمی کشته شدگان جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران، در پنجمین روز جنگ ( چهارشنبه ۱۳ اسفند)، ۱۰۴۵ نفر اعلام شد.

نجات دهنده از آسمان فرود میاید / ما را منفجر میکند و در گور می  
خواباند / بگویند / یاران سفر کرده را / کمک کماکان در راه است.  
اگر خانه ام ویران شد / بگویند هزینه آزادی بود / اگر زیر آوار ماندم /  
بگویند در بمباران پادگانی پیدایش کردیم / اگر مردم / بگویند از  
خودشان بود / یاران سفر کرده نازک دلند / مباد مکدر شوند / مباد  
خیال کنند بد برای ما خواسته اند.

اما اگر زنده ماندم / از زیر آوار بیرونم بیاورید / دهان از خاک خالی می  
کنم / چشم در چشم شان می دوزم / و گفتنی را / به لحنی فصیح در  
روی شان می گویم / بی کلام / با آب دهان.

امید مهدی نژاد / تهران / بیستم اسفند ۱۴۰۴

# مجتبی چگونه تاج ولایت را بر سر نهاد؟



بیشتر دیگران در باره او، نقش و جایگاهش در ساختار قدرت و قدرت و توانایی‌هایش حرف زده‌اند.

از هنگامی که مهدی کروبی پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۴ به علی خامنه‌ای نوشت «اخباری مبنی بر حمایت فرزند محترم شما - آقا سید مجتبی - از یکی از کاندیداها منتشر شد که پس از به تواتر رسیدن این اخبار نگران شدم که مبدا این موضوع مرتبط با دیدگاه حضرتعالی باشد.»

کروبی که در نقش رئیس مجلس ششم بارها ترمز اصلاح‌طلبان آن روزها را به نفع خامنه‌ای کشیده بود، به نقل از «یکی از بزرگان» به گلایه خطاب به رهبر وقت نوشت که گفته است «او آقا است نه آقازاده» و سپس اضافه کرد اطمینان حاصل کرده که حمایت از یک نامزد خاص «نظر شخصی» مجتبی بوده است، همچون «رفت و آمدهای مکرر او به ستاد یکی از کاندیداها.»

امامان شیعه قصه ساخت، قصه‌سازی و تصویر افسانه‌ای ساختن تنها به خامنه‌ای پدر محدود نمانده است. «طی طریق» مراجع تقلید و یا روایت‌های متعدد در باره نظامیان در جنگ ایران و عراق، در میان تمام این روایت‌سازی‌ها قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس که ۱۳۹۸ ایالات متحده آمریکا او را ترور کرد جایگاه ویژه‌ای داشت. گاه از او با عنوان «شبحی که آمریکا از او وحشت دارد» نام برده شد و گاه «مرد سایه» که هیچگاه قابل ردگیری نیست. سلیمانی کمتر عادت داشت در رسانه و حتی مراسم حکومتی ظاهر شود. اگر حاضر بود هم کمتر دوربین‌ها شکارش می‌کردند تا آن «تصویر مرد سایه‌ها» مخدوش نشود.

مجتبی خامنه‌ای که حالا بر تخت ولایت نشسته است، اما در روزهای سخت که حتی نمی‌تواند حضوری پذیرای بیعت‌کنندگان باشد هم در این سال‌ها همین مسیر را رفته است؛ معما و شبحی که کمتر دیده شده و

**مجتبی خامنه‌ای که سال‌ها زیست سایه داشت حالا در موقعیتی است که باید زبان باز کند و علنی ماشین حکومت را پیش ببرد. او همان «مرد سایه» است که می‌گفتند؟**

مجتبی خامنه‌ای حسرت به دل نماند. او سال‌ها منتظر ماند و نقشه کشید تا تاج و تخت پدر را صاحب شود. در همه این سال‌ها که نامش در هر بزنگاهی از زبان دوست و دشمن، به نیکی یا زشتی تکرار شد، کم اتفاق افتاد «کشف حجاب» کند و از پشت پرده بیرون آید.

جمهوری اسلامی به روایت‌سازی علاقه زیادی دارد. سال‌ها روحانیت شیعه از «ویژگی»‌های دیده نشده علی خامنه‌ای و شبیه‌سازی او با

در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ در حالیکه محمدباقر قالیباف نامزد اصلی مورد حمایت سپاه پاسداران معرفی می‌شد، محمود احمدی‌نژاد در روزهای پایانی جای او را گرفت. پس از آنکه اختلاف احمدی‌نژاد و خامنه‌ای در دور دوم ریاست‌جمهوری او بالا گرفت، اعضای ستاد انتخاباتی و برخی از نظامیان عالی‌رتبه فاش کردند که اگر حمایت و شبکه‌های بسیج و سپاه نبود، احمدی‌نژاد هیچگاه به پاس‌تور نمی‌رسید.

ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد و به میان آمدن نام مجتبی خامنه‌ای به‌عنوان بازیگر پشت‌پرده همزمان بود. تا آن دوره کمتر نام او در میان سیاست‌پیشه‌گان درون قدرت و رسانه‌ها شنیده می‌شد. نامه کروی اما «آقا مجتبی» را به میدان رقابت بر سر تخت ولایت پس از مرگ پدرش آورد و چهار سال بعد معترضان به نتیجه انتخابات شعار دادند: «مجتبی بمیری رهبری رو نبینی» تا مشخص شود «آقازاده» رهبر که نشستش بر مسند ولایت با اما و اگر همراه بود، واقعا چشم به جایگاه پدر دارد.

#### پله‌پله تا تاج ولایت

جوانی مجتبی خامنه‌ای دوران یک‌تازی «بیت خمینی» است و نزدیکان منتظری. او به‌عنوان پسر «رئیس‌جمهوری» که ساز مخالفت با میرحسین موسوی در جایگاه نخست‌وزیر «محبوب امام» را کوک می‌کرد حتی وقتی به «جبهه» رفت تا در «دفاع مقدس» مشارکت کند. در روایت‌های ثبت شده آمده است او را در گردان حبیب این مظاهر به دلیل مواضع «راستگرایانه» پدر تحویل نمی‌گرفتند.

این وضعیت اما خیلی دوام نیاورد؛ مرگ خمینی و پیش از آن حذف حسینعلی منتظری آغاز «آقازادگی» مجتبی و برادران بود. علی خامنه‌ای ناباورانه بر کرسی ولی فقیه نشست و به کمک اکبر هاشمی رفسنجانی آهسته آهسته حلقه نزدیکان خمینی را به حاشیه راند.

از سال ۱۳۶۸ که خامنه‌ای پدر تاجگذاری کرد تا ۱۳۸۴ نامی از مجتبی خامنه‌ای در محافل سیاسی نبود. تنها خبر وصلت او با دختر غلامعلی حدادعادل بود و «ذکر خوبی‌ها» و «ساده‌زیستی آقا مجتبی». «مجتبی به روایت رسانه‌های رسمی پس از جنگ به قم رفت تا از محمود هاشمی شاهرودی و بعدتر محمدتقی مصباح یزدی،

صافی گلپایگانی و دیگر روحانیون تندرو علوم حوزوی بیاموزد. از دوره حضور او در قم چندان اطلاعاتی در دسترس نیست جز اینکه او در خفا به مرتبه «استاد» و «مرجعیت» رسیده بود.

مهر ۱۴۰۳ هنگامی که مجتبی خامنه‌ای در یک پیام تصویری گفت کلاس درس خارج از فقه خود را تا اطلاع ثانوی تعطیل می‌کند، فاش شد او حدود ۱۳ سال است که در مقام مدرس و استاد «روحانی تربیت می‌کند». رسیدن مجتبی به درجه مرجعیت همانند پدرش با اما و اگر همراه است اما از خوش‌شانسی او آن گروه از روحانیت شیعه که به مرجعیت حساس بود و توان مخالفت و اعتراض داشته باشد، به تدریج اگر همچنان زنده بود در جامعه و در درون نهادهای مذهبی قدرت نداشت.

روایت‌ها در باره دیگر دوره‌های زندگی مجتبی خامنه‌ای هم اندک است. موافقان چیزی جز مدح خصائل و توانایی‌های دومین فرزند ذکور علی خامنه‌ای کلمه‌ای نگفته‌اند. منتقدان و مخالفان هم تا آنجا که «حرمت» پدر را حفظ کرده‌اند، او را مسبب توحش نظام دانسته‌اند و سرحلقه «باند امنیتی» و «راس کارتل‌های نظامی». یک نمونه را سایت تبیان در مهر ۱۳۹۰ به نقل از احمد مروی نوشت که گفته بود:

خود حضرت آقا دوست ندارند که بستگان‌شان و مخصوصاً آقازاده‌هایشان در کارهای اقتصادی باشند، قطعاً این را آقا نمی‌پسندند. خود اینها هم، هیچ رغبتی و هیچ اقبالی ندارند. حالا به هر صورت این جور تربیت شده‌اند که هیچ اقبالی به این چیزها ندارند. فرزندان‌شان بیشتر همین مسائل درس و بحث برایشان مطرح است و نگرانی‌هایی که نسبت به مردم و نسبت به زندگی طلاب و نسبت به قضایای دیگر دارند، همان دغدغه‌هایی است که خود آقا دارند. این که آنها برای خودشان دنبال آینده‌ای باشند زندگی، مال، منال، پول، پس‌انداز اصلاً وجود ندارد. اگر بود، من مطلع می‌شدم. چون خیلی با اینها مانوسم. من چنین چیزی واقعاً در اینها ندیده‌ام. یا در یک روایت دیگر، محمدحسن خوشوقت که خویشاوند مجتبی است، او را «شبه‌ترین فرزند» به علی خامنه‌ای «چه از نظر ظاهری و چه از نظر ویژگی‌های شخصیتی» دانسته بود و دخالت او در امر سیاسی را نادرست: «اما اینکه

ایشان مستقیماً در مسائل سیاسی کشور دخالت داشته باشند، درست نیست. هرچند ممکن است در مواردی مشاوره بدهند.»

#### شبکه‌سازی «آقا مجتبی» برای روز واقعه

سال‌های قبل هر بار که بحث بر سر جانشین رهبر جمهوری اسلامی داغ می‌شد، نام مجتبی هم در میان بود. گروهی از نزدیکان میل او برای نشستن بر تخت پدر را انکار می‌کردند و گروهی اما او را شایسته و پرورش یافته در بیت می‌دانستند که باید نامش مطرح شود.

آقازاده علی خامنه‌ای برای رسیدن به این موقعیت از سال‌ها قبل، همان روزها که پدرش جای روح‌الله خمینی را گرفت، شبکه‌سازی کرد. جایجایی نمایندگان پدرش که البته منصوب روح‌الله خمینی بودند در سراسر ایران با ائمه جمعه جوان که یا پای منبر خامنه‌ای پدر نشسته بودند یا شاگرد و مرید مجتبی بودند.

خانه‌نشین کردن روحانیون با سابقه و سپس مهره‌چینی در سپاه پاسداران که تا همین چند سال پیش هم در راس سازمان اطلاعات این نهاد نظامی بودند، و البته چینش مدیران در قوه مجریه برای تربیت نیروهای وفادار به خامنه‌ای جوان بود. محمد مخبر که در دولت ابراهیم رئیسی تا معاون اولی رئیس‌جمهوری ارتقا یافت و بعد هم دستیار ویژه خامنه‌ای پدر شد، یکی از صدها مهره مورد اعتماد مجتبی است.

او به روایت روزنامه‌نگاران و سیاستمداران مخالف پدرش در درون حکومت فرمانده پنهان و هدایت‌کننده نیروهای سرکوب در هر دوره از اعتراض‌ها بود. پس از اعتراض‌های ۱۳۸۸ خانواده تاجزاده گفتند که با دستور مستقیم مجتبی خامنه‌ای بازداشت و زندانی شده‌اند.

محمد سرافراز، رئیس اسبق سازمان صدا و سیما هم در باره نقش ویژه مجتبی خامنه‌ای به همراه حسین طائب که از گردان حبیب همراهند در سیاست‌گذاری‌های کلان و جزئی حکومت افشاگری کرده است. همچنین رسانه‌های بین‌المللی در سال‌های اخیر جزئیات زیادی از ثروت‌اندوزی و فعالیت‌های اقتصادی فرزند دوم علی خامنه‌ای را از پرده بیرون آوردند. نزدیکان مجتبی خامنه‌ای البته تمام این روایت‌ها را «دروغ» و «به قصد «ضربه زدن به رهبر» و «تخریب» فرزندش دانستند.

ادعای ساده‌زیستی و دوری «آقا مجتبی» از مال دنیا را چند تن دیگر از شیفتگان علی‌خامنه‌ای چند مرتبه تکرار کرده‌اند. خود او در همه این سال‌ها پنهان از نظر و ساکن ماند تا به آرزویش، هرچند که به بهای کشته شدن پدر در حمله نظامی برسد.

### «منجی» نظام: تصویر جعلی از «آفازاده»

در سال‌های اخیر که احتمال مرگ خامنه‌ای می‌رفت و نظام با بحران‌های عدیده دست به گریبان بود، نام مجتبی هم بیشتر از همیشه بر سر زبان‌ها آمد. مانند همیشه گماشتگان او به نام پدرش در باره توانایی‌ها و

البتة با آب و تاب بیشتر آبان ۱۴۰۳ که یک مرتبه به دلیل افشاگری فساد مقام‌های عالی‌رتبه زندانی شد، بیان کرد. او مجتبی را این‌گونه توصیف کرد: «بالاخر از ایشان کسی را نداریم که به مسائل اجرایی و شرایط کشور مشرف باشد»، «اگر بیاید گردن مفسدان اقتصادی را می‌شکند». علاوه بر این، او فرزند علی‌خامنه‌ای را که سال‌ها در پشت پرده سرکوب و حذف مخالفان را مهندسی کرد، معتقد به «آزادی‌های اجتماعی» و «آزادی زندانیان سیاسی» دانست و مدعی شد که با رهبر شدن مجتبی خامنه‌ای زمینه «فعالیت واقعی و

بخت بد او، بر خلاف پدر که پیش از نشستن بر تخت شاهی، حکومت با اعدام زندانیان سیاسی و قبول آتش‌بس راه را برای آغاز کارش هموار کرد، سلطانی را با جنگ سخت و نارضایتی عمومی گسترده آغاز می‌کند. کوتاه قبل از حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، اعتراض‌های گسترده دی ۱۴۰۴ و سرکوب خونین نظام را با بحرانی دیگر مواجه کرد. حمله نظامی هم در موقعیت کسری بودجه بحران را بیشتر و نظام را شکننده‌تر کرد.

خامنه‌ای پسر پیش از رهبر شدن هم شمار زیادی از نظامیان ارشد را از



ویژگی‌های وارث تاج ولایت گفتند. البتة که مدح و منجی‌نمایی از «آقا مجتبی» به همان اعضای خبرگان یا نظامیان و خویشاوندان او محدود نماند.

فائزه هاشمی، دختر اکبر هاشمی رفسنجانی که معتقد است پدرش را به قتل رساندند و سپاه پاسداران را عامل آن می‌داند، تابستان ۱۴۰۴ گفت که مجتبی را «گزینه مناسبی برای رهبری جمهوری اسلامی» بعد از پدرش می‌داند که «شاید ظرفیت "بن سلمان" عربستان را هم برای تغییرات داشته باشد».

شبهه به این جملات را عباس پالیزدار

درست رسانه‌ها «فراهم شود. «اصلاحات بنیادین» هم از دیگر مواردی بود که پالیزدار اجرای آن را به رهبری مجتبی خامنه‌ای ربط داد و گفت که اگر او در مقام رهبری باشد اجرای اصلاحات بنیادین هم ممکن خواهد شد.

این روایت‌ها اما با واقعیت و سبقه مجتبی که اداره شبکه عنکبوتی مالی و نظامی امنیتی نهاد ولایت فقیه را در دوره پدرش عهده‌دار بود، همخوان نیست. او در همه این سال‌ها پنهان از انظار و افکار عمومی، نقشه کشیده و اجرا کرده است تا روز مرگ پدر را به جشن تاج‌گذاری تبدیل کند.

دست داد. هرچند ممکن است که این وضعیت برای او که علاقه زیادی به مهره‌چینی دارد یک فرصت باشد تا معتمدان خود را بر راس بنشانند. چرا که دیگر نمی‌تواند چون دوران پدر پرده‌نشینی کند و سخن نگوید. او حالا «رهبر» وفاداران به نظام و اسلام شیعی است و «فرمانده» جنگی که منطقه را به هم ریخته است. آزمونی سخت در آغاز راه که اگر از آن عبور کند آنوقت «اقتدار» دو چندان را به رخ خواهد کشید و اگر هم نه، شاید که رهبر بودنش طولانی نباشد.

# نظام جمهوری اسلامی ایران کشور را وارد درگیری نظامی ای کرده است که چشم‌انداز فروپاشی ملی را در برابر ما قرار می‌دهد.

متحدانمان وارد عمل شده‌اند. « همچنین اعزام ناوشکن پیشرفته نوع ۴۵ در دستور کار قرار گرفته است.

وزیر دفاع بریتانیا نیز تأکید کرد حضور ارتش این کشور در منطقه صرفاً جنبه دفاعی دارد و لندن در ائتلاف حمله به ایران مشارکت نمی‌کند. جنگنده‌های نیروی هوایی سلطنتی از پایگاه‌های قطر و آکروتیری در قبرس گشت‌های دفاعی انجام داده‌اند. این پایگاه پیش‌تر دو بار هدف حمله موشکی سپاه پاسداران قرار گرفته بود.

از سوی دیگر، رئیس‌جمهور ایران، مسعود پزشکیان، از تشکیل شورای موقت رهبری متشکل از رئیس‌جمهور، رئیس قوه قضائیه آیت‌الله محسنی اژه‌ای و آیت‌الله علیرضا اعرافی خبر داد و اعلام کرد جانشین رهبر جمهوری اسلامی به‌زودی انتخاب خواهد شد.

در بعد دریایی، ایالات متحده و اسرائیل عملیات گسترده‌ای با نام «عملیات خشم حماسی» را در ۲۸ فوریه آغاز کردند. به گفته مقامات آمریکایی، زیرساخت‌های نظامی ایران در نقاط مختلف کشور هدف قرار گرفته و خسارات سنگینی به تأسیسات دریایی در خلیج فارس و دریای عمان وارد شده است.

رئیس‌جمهور آمریکا مدعی شد ۹ ناو جنگی ایران، از جمله ناو جماران و ناوهای نقدی و بایندر در نزدیکی بندر کنارک هدف قرار گرفته و غرق شده‌اند. در مقابل، ایران از ضدحمله به ناوگان آمریکا خبر داده و رسانه‌های دولتی گزارش داده‌اند موشک‌هایی به سمت ناو هواپیمابر آبراهام لینکلن و برخی نفتکش‌ها شلیک شده است.

مطبوعاتی ۲ مارس ۲۰۲۶، رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، اعلام کرد این تنها آغاز کار است و به‌زودی حملات گسترده‌تری علیه ایران انجام خواهد شد.

آسمان ایران بار دیگر، همچون جنگ ۱۲ روزه، عملاً بی‌دفاع مانده و زیر پوشش جنگنده‌های اسرائیلی و آمریکایی قرار گرفته است. افزون بر این، کشورهای حوزه خلیج فارس اعلام کرده‌اند حملات موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی به عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین و امارات متحده عربی بی‌پاسخ نخواهد ماند. این کشورها با آگاهی از احتمال حمله به زیرساخت‌هایشان، سامانه‌های پدافند هوایی تاد و باتریوت را در سطوح مختلف، به‌ویژه پیرامون تأسیسات حیاتی همچون پالایشگاه‌ها، فرودگاه‌ها و پایگاه‌های نظامی مستقر کرده‌اند. این سامانه‌ها تاکنون در رهگیری و انهدام بسیاری از موشک‌ها و پهپادها پیش از اصابت موفق بوده و خسارات وارده محدود گزارش شده است.

بریتانیا، فرانسه و آلمان نیز به‌منظور حفاظت از منافع خود در کشورهای عربی خلیج فارس، به‌طور محدود وارد عرصه شده‌اند. دولت بریتانیا در حال بررسی خروج اتباع خود از منطقه است. نخست‌وزیر این کشور، کی‌یر استارمر، در پارلمان بریتانیا در تاریخ ۲ مارس ۲۰۲۶ اعلام کرد: «هواپیماهای بریتانیایی پس از حمله ایالات متحده و اسرائیل به ایران، در چارچوب عملیات دفاعی هماهنگ منطقه‌ای برای حفاظت از شهروندان، منافع و



مایه تأسف و نگرانی است که برخی جریان‌های مخالف نظام نیز مشوق حمله آمریکا و اسرائیل به ایران بوده و هستند؛ نظاره‌گر نشسته‌اند تا کشور و زیرساخت‌های آن به‌طور کامل نابود شود و آنان بر ویرانه‌های ایران به قدرت برسند. شرم بر کسانی که با رؤیاهای ریاست‌طلبانه، خواستار نابودی کشور و مردم ایران‌اند. گناه و تقصیر شما کمتر از نظام جنایتکار اسلامی نیست. تاریخ و مردم ایران مخالفانی را که همگام با بیگانگان، از حمله آمریکا و اسرائیل، در مسیر نابودی کشور حرکت کنند، نخواهند بخشید.

پیش‌تر درباره چشم‌انداز صفا‌آرایی نیروهای نظامی آمریکا، اسرائیل و ایران در خلیج فارس و دریای عمان هشدار داده بودیم. در نخستین دور مذاکرات نظام با آمریکا در ۶ فوریه ۲۰۲۶ در عمان، فرمانده سنتکام، سرلشکر برد کوپر، همراه هیئت مذاکره‌کننده آمریکا در نشست‌ها حضور داشت؛ حضوری که آیا نشانه‌ای از آمادگی برای عملیات قریب‌الوقوع نبود؟

اکنون چهار روز از آغاز حمله آمریکا و اسرائیل به ایران می‌گذرد و دامنه جنگ به کشورهای حوزه خلیج فارس نیز کشیده شده است. در کنفرانس



پرهزینه و نامشخص را خواهد داد یا خیر.

در نهایت، با وجود شرایط بحرانی و تخریب زیرساخت‌های کشور، مخالفان جمهوری اسلامی هنوز نتوانسته‌اند آلترناتیوی منسجم ارائه دهند. در چند روز گذشته سامانه ای با نام «کنگره آزادی ایران» شکل گرفته که با توجه به بعد کثرتگرایی آن مثبت ارزیابی می‌شود. از سوی دیگر، وزیر دفاع آمریکا اعلام کرده تغییر رژیم در ایران هدف عملیات نظامی نیست؛ موضوعی که می‌تواند برای برخی جریان‌های سیاسی خارج از کشور، از جمله سامانه پادشاهی خواه ناامیدکننده باشد.

ناخدا محمد فارسی  
۴ مارس ۲۰۲۶

اصابت پهپاد ایرانی به نزدیکی پایگاه ناوگان پنجم آمریکا در بحرین منتشر شده است. عملیات تجارت دریایی بریتانیا نیز از «چند حادثه امنیتی دریایی» در منطقه خبر داده است. روزنامه دپلی تلگراف در دوم مارس نوشت تصمیم جمهوری اسلامی برای پاسخ نظامی، پای بسیاری از همسایگان منطقه‌ای را به درگیری کشانده و دامنه جنگ را عملاً بین‌المللی کرده است.

با وجود تصور برخی جریان‌ها مبنی بر سقوط سریع نظام پس از حملات آمریکا و اسرائیل، تحولات میدانی نشان می‌دهد بحران پیچیده‌تر از برآوردهای اولیه است. خطرات تداوم این جنگ می‌تواند پیامدهای سنگین و جبران‌ناپذیری برای مردم و تمامیت ارضی ایران به همراه داشته باشد.

پرسش اساسی این است که آیا این عملیات نظامی قادر خواهد بود نظام جمهوری اسلامی را به تسلیم وادارد، یا جنگ به درگیری‌ای فرسایشی و طولانی تبدیل خواهد شد؟ همچنین باید دید آیا کنگره آمریکا به رئیس‌جمهور اجازه ادامه جنگی

ایران همچنین به کشتی‌های در حال عبور از خلیج فارس هشدار داده از تنگه هرمز دوری کنند. برخی گزارش‌ها از اختلال یا محدود شدن عبور و مرور در این آبراه حیاتی حکایت دارد. پیش‌تر نیز تنش‌هایی میان پهپادها و شناورهای ایرانی با ناوهای آمریکایی گزارش شده بود.

در مجموع، بعد دریایی این درگیری از سطح تنش‌های بازدارنده فراتر رفته و به نبرد فعال با هدف قرار دادن ناوهای سطحی و زیرساخت‌های فرماندهی دریایی تبدیل شده است. تنگه هرمز اکنون به یکی از کانون‌های اصلی بحران بدل شده است.

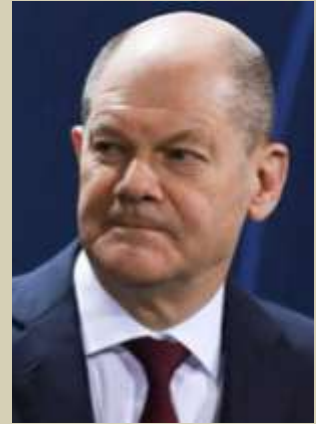
تحلیل‌های مستقل و تصاویر ماهواره‌ای نشان می‌دهد پایگاه‌های دریایی ارتش و سپاه در میناب، چابهار و کنارک آسیب دیده‌اند. سپاه پاسداران برای عملیات خود از قایق‌های تندرو موشک‌انداز، شناورهای کوچک تهاجمی، سامانه‌های موشکی ساحلی و پهپادهای دریایی استفاده می‌کند.

در همین حال، گزارش‌هایی درباره



**Gorilla**

# صدراعظم سابق آلمان: مداخله غرب در کودتای ۱۳۳۲ ریشه دیکتاتوری و بحران‌های امروز ایران است



اولاف شولتز، صدراعظم سابق آلمان در اظهاراتی صریح به بازخوانی تاریخ سیاسی ایران پرداخت و مسئولیت وضعیت کنونی این کشور را

متوجه سیاست‌های بریتانیا و ایالات متحده در دهه ۱۹۵۰ میلادی دانست. شولتز با اشاره به «دوراهی بزرگ» در تاریخ ایران تأکید کرد که ریشه مشکلات فعلی به سرنگونی دولت دموکراتیک ایران در سال ۱۹۵۳ (کودتای ۲۸ مرداد) بازمی‌گردد. وی تصریح کرد: «کل این معضل زمانی آغاز شد که دولت‌های بریتانیا و آمریکا، دولت دموکراتیک ایران را به خاطر منافع نفتی سرنگون کردند و دیکتاتوری "شاه" را جایگزین آن ساختند.»

صدراعظم سابق آلمان در تحلیل خود افزود که همان دیکتاتوری تحت حمایت غرب، در نهایت با انقلاب مردم سرنگون شد؛ اما پرخلاف امیدهای بسیاری از مردم در آن زمان، حاکمان

فعلی جایگزین آن شدند و یک «دیکتاتوری بی‌رحم» دیگر را مستقر کردند.

آقای شولتز در بخشی از صحبت‌های خود به یک فرضیه تاریخی مهم اشاره کرد و گفت: «اگر به خاطر سرنگونی دولت دموکراتیک ایران در آن سال‌ها نبود، ایران امروز می‌توانست یک کشور غربی بسیار موفق باشد.» به باور او، **مداخله خارجی مسیر رشد طبیعی و دموکراتیک ایران را به انحراف کشاند و فرصت تبدیل شدن این کشور به یک شریک پیشرو و باثبات را از بین برد.**

## ابوالفضل قدیانی

# تبدیل حکومت به سلطنت خانوادگی

بی‌اعتنایی به اراده مردم بنا شود، دیر یا زود فرو می‌ریزد و شکست این نظام، به اراده و قدرت مردم ایران، بزودی واقع خواهد

راه حل واقعی برای نجات ایران، گذار دموکراتیک از طریق واگذاری قدرت و تسلیم نظام در برابر خواست مردم است؛ از طریق برگزاری رفراندوم آزاد و تشکیل مجلس موسسان برای تأسیس حکومتی دموکراتیک و سکولار و تحقق اراده ملت. تنها با تسلیم در برابر خواست مردم ایران مبنی بر پایان نظام ناکام جمهوری و ناسلامی که می‌تواند منجر به همبستگی ایرانیان در خصوص گذار از رژیم غیرمستقیم جمهوری اسلامی شود.

ابوالفضل قدیانی  
سالن ۱ بند ۷ اویسن  
۱۸ اسفند ۱۴۰۴

پیش چنین سناریویی طراحی شده است.

با این حال، این انتصاب نه مشروع است و نه قانونی؛ زیرا خود نظام فاسد و مفسد جمهوری اسلامی از اساس فاقد مشروعیت و غیرقانونی است. مردم ایران در دهه‌های گذشته با خیزش‌ها و اعتراضات خود، بارها این بی‌مشروعیتی را فریاد زده‌اند و آشکار است که اکثریت قاطع ملت ایران با نظام ضدملی جمهوری اسلامی مخالفانند؛ حقیقتی که حاکمان جبار ایران نیز به‌خوبی می‌دانند.

زشت‌ترین جلوه این خیمه‌شب‌بازی برای بقا، موروثی کردن قدرت و تبدیل حکومت به سلطنت خانوادگی است؛ روندی که با توطئه و دسیسه، سرکوب مستمر و ایجاد خفقان توسط علی خامنه‌ای، خودکامه و خونریز ایران، پایه‌گذاری شد.

این توطئه شوم پیشاپیش محکوم به شکست است. تاریخ بارها نشان داده حکومتی که بر سرکوب، فساد و



\* زشت‌ترین جلوه خیمه‌شب‌بازی برای بقا، موروثی کردن قدرت و تبدیل حکومت به سلطنت خانوادگی است

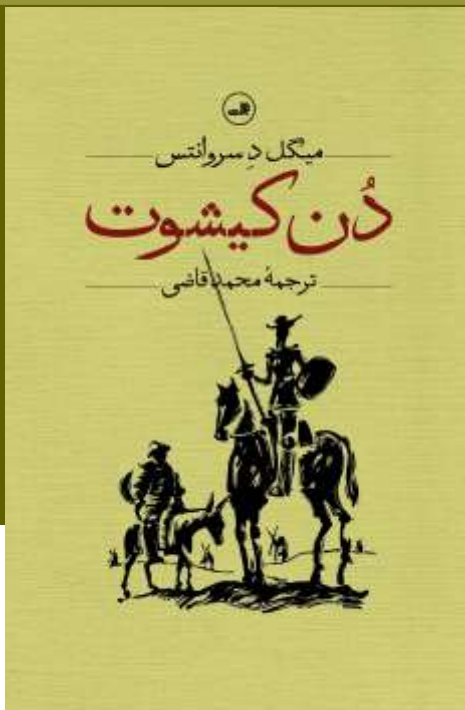
خیمه‌شب‌بازی انتصاب مجتبی، فرزند دیکتاتور، توسط مجلس خبرگان فراری، از اساس رسوا و مضحک است. روشن نیست این نمایش چگونه و در حالی که آنان در حال فرار و در مخفیگاه بودند، انجام شده است. البته این انتصاب پیش‌تر نیز عملاً توسط پدرش تحمیل شده بود و برای ملت ایران پوشیده نبود که از دو دهه

## خندیدنِ مشترک انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهد. از سوی دیگر، گریستن در تنهایی چندان دشوار نیست،

نشستند. پدرم کتاب را گشود و در سکوت شروع به خواندن کرد، اما ناگهان خنده‌ای مهارناپذیر سر داد.

دیگران گفتند: "بخند! به خندیدن ادامه بده! همین خنده به ما این احساس را می‌دهد که انگار تو راهی برای بیرون رفتن از این دوزخ یافته‌ای." پدرم، بندی را که باعث خنده‌اش شده بود، این بار با صدای بلند خواند. و همه با هم خندیدند، گویی به راستی آن وضعیت دشوار را پشت سر گذاشته و راه نجاتی یافته بودند.

خندیدنِ مشترک انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهد. از سوی دیگر، گریستن در تنهایی چندان دشوار نیست، اما به عکس، اندکی ناممکن است که انسان تنها بخندد. خنده فرّار است؛ به‌سختی می‌توان آن را حفظ کرد؛ آنچه پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های ما را به خنده می‌انداخت، امروز دیگر ما را نمی‌خندانند، و آنچه امروز ما را می‌خندانند، به احتمال نسل چهارم یا پنجم پس از ما را دیگر به خنده نخواهد انداخت. ترفندِ پرتاب کردن یک کیک به صورت کم‌دین دیگر برای کودکان امروز کارساز نیست. به همین دلیل، به نظرم مهم است که بر این جنبه از آن کتاب جاودانه درنگ کنیم، هرچند پیش از این نیز نویسندگان دیگر به آن پرداخته‌اند. زیرا به نظر من دستاوردی واقعی است که آن عنصر فرّار را در واژگانی که سده‌ها پیش نوشته شده‌اند، بتوان همچنان تازه نگه داشت.



باز

میان جنگل به یک افسر ارتش اسپانیا برخورد که خوابیده بود و سرش را روی کتابی گذاشته بود. صدای قدم‌ها بر برگ‌های خشک، مردِ خوابیده را بیدار کرد. با وحشت از جا پرید و پا به فرار گذاشت. در حالی که می‌دوید، یک کیف کوچک چرمی و کتابی را که بالش زیر سرش بود، جا گذاشت. پدرم هر دو را برداشت؛ کیف چرمی را که درون‌اش جواهری درخشان قرار داشت، داد به افسر همراه‌اش و کتاب را برای خود نگه داشت. سپس روی جلد آن خواند: "سرگذشت نجیب‌زاده‌ی زیرک دُن کیخوتِ لا مانچا، نوشته‌ی میگل د سروانتس ساودرا.

پدرم و همراهان‌اش زمان عبور از آن ناحیه‌ی صعب‌العبور، راه گم کردند و پس از طی مسافتی طولانی، خسته

دولچه ماریا لویناس، که به "بانوی قاره‌ی آمریکا" شهرت داشت، یکی از بزرگ‌ترین شاعران کوبایی است. او علاوه بر نویسندگی، وکیل، روزنامه‌نگار و مسافری خستگی‌ناپذیر بود. برای آثار ادبی‌ش بیش از بیست جایزه‌ی معتبر دریافت کرد، از جمله جایزه‌ی ملی ادبیات کوبا و جایزه میگل د سروانتس.

او با نام ماریا مرسدس لویناس ای مونوز در ۱۰ دسامبر ۱۹۰۲ در هاوانا، کوبا، به دنیا آمد و از همان کودکی به نام دولچه ماریا شناخته می‌شد. پدرش ژنرال انریکه لویناس ای دل کاستی‌یو از ارتش آزادی‌بخش کوبا و نویسنده‌ی متن "سرود پیروزی" بود.

"پدرم ژنرال انریکه لویناس ای دل کاستی‌یو در کتاب‌اش با عنوان "خاطرات جنگ"، شرح داده می‌دهد که چگونه در جریان کارزار سال ۱۸۹۵ از باتلاق زاپاتا عبور می‌کرد و در فضای

سرگردان تقدیم شده‌اند به پایان ببرم. این ابیات در آغاز سده توسط شاعری فروتن از کوبا سروده شده‌اند؛ شاعری که بخت دیدار با او داشته‌ام و نامش انریکه ارناندس میارس بود.

به ما گفته می‌شود که برخی حیوانات هم می‌خندند، اما اگر خنده را پدیده‌ای بدانیم که از دریافت یک موقعیت طنزآمیز ناشی می‌شود، آنگاه روشن است که تنها انسان‌ها می‌توانند آگاهانه بخندند. زیرا فقط آنان‌اند که قادرند طنز یک کنش را تشخیص دهند؛ چه آن کنش در برابر چشمشان رخ دهد، چه در قالب واژه‌ها بیان شده باشد، و چه تنها در چند سطر نوشته شده باشد. اکنون که به تدریج دلایل پذیرفتنی برای خندیدن را از دست داده‌ایم، نسل امروز ناچار شده چیزی ابداع کند که آن را طنز سیاه می‌نامند: آمیزه‌ای از شکر و آرد، با چند قطره تلخی به عنوان چاشنی.

پدرم بخش‌هایی از دن کیخوت را می‌خواند و می‌خندد. اما پدرم کجا بود؟ در دشوارترین وضعیت ممکن؛ تحت تعقیب و گم‌شده در دل جنگل‌های گرمسیری. شرایط نمی‌توانست از این بدتر باشد، و با این حال پدرم چنان خودجوش می‌خندد که خنده‌اش به همراهان‌اش نیز سرایت می‌کند. چه کسی این معجزه را رقم زده است؟ مردی که چهارصد سال پیش می‌زیست و آن را با واژه‌هایی که بر صفحه‌ی کاغذ نوشته بود، پدید آورد.

این کتاب در طول سده‌ها، خوانده و بارها خوانده شده و درباره‌اش بحث‌ها شده است. یافتن کتاب دیگری که چنین تأثیر بزرگی بر انسان‌ها در زمان‌ها و سرزمین‌های گوناگون گذاشته باشد دشوار است؛ شاید تنها استتئا انجیل باشد.

برخی ادعا می‌کنند که سروانتس تنها می‌خواسته رمان‌های شوالیه‌ای را — که در زمان او بسیار محبوب بودند — به سخره بگیرد. من این نظریه را رد می‌کنم؛ زیرا معتقدم از ارزش نویسنده‌ی بزرگ و شاهکار او می‌کاهد. چنین حرفی مثل این است که بگوییم سروانتس به سوی یک بلدرچین نشانه رفت، اما عقاب طلایی شکار کرد.

من هرگز به نظریه‌های مربوط به علیّت باور نداشته‌ام. باور دارم که هر چیز سرچشمه‌ای و هدفی دارد. اما از آنجا که این موضوع گسترده است و ممکن است مرا به پرداختن به بحث‌های دیگر بکشاند، ترجیح می‌دهم سخن را با زیباترین ابیاتی که، از نگاه من، به شوالیه‌ی جاودان

بگذار شوالیه به راه خود را ادامه دهد و

بستیزد با نیزه‌اش علیه ناعدالتی؛

تمام اراده‌ی نجیبانه سرانجام

به برپایی قوانین عادلانه‌ی سرنوشت می‌انجامد.

کلاه خود کهنه‌ی مامبرینو را بر سر بگذار

و بر اسب لاغر و مغرورت برو به پیش؛

پندهای سانچو پانزا را نادیده بگیر

و به بازو و تقدیر خودت اعتماد کن.

پروا مکن از دمدمی مزاجی تقدیر

اگر که شوالیه‌ی ماه سپید جسارت ورزد

تا سلاح‌هاش را با تو بسنجد

و ناگهان، با شوق مرگ، تو را به زمین بکوبد:

از آن گونه که درباره‌ی دولچینیا گفته‌اند:

اوست که همیشه زیباترین خواهد ماند.

# Dulce María Loynaz

# Enrique Loynaz del Castillo

# El ingenioso hidalgo Don Quijote de la Mancha / Miguel de Cervantes Saavedra

# Enrique Hernández Miyares

# سوسیال دموکراسی چیست؟

مصاحبه با دکتر حسن منصور

استادی علوم اقتصادی در دانشگاه عالی آمریکائی تجارت و اقتصاد در پاریس می‌باشد. وی در این مدت، فزون بر دوصد مقاله و رساله در اقتصاد ایران و جهان نوشته و بیش از ۱۵۰۰ مصاحبه با رسانه‌های بین‌المللی انجام داده است.

گفتگوی نگارشی حسن منصور با مهدی ذوالفقاری را مشاهده می‌فرمائید:

**۱- سوسیال‌دموکراسی با آن‌گونه که به فارسی برگردانده شده «مردم‌سالاری اجتماعی» موضوع گفتگوی ماست قبل از اینکه نخستین سؤال خودم را مطرح کنم مایلم تعریف یا برداشت شما را از سوسیال‌دموکراسی همراه با نگاهی کوتاه و به‌اختصار به تاریخچه سوسیال‌دموکراسی در جهان و ایران داشته باشم**

**منصور.** در آغاز بگویم که معادل «مردم‌سالاری اجتماعی» را در برابر «سوسیال‌دموکراسی» گمراه‌کننده می‌دانم و فکر می‌کنم ترجمه‌هایی از این دست، خواننده را از دریافت دقیق مفاهیم دور می‌کنند. وقتی مردم‌سالاری در برابر دموکراسی می‌نشیند به دنبال خود «مردم‌سالاری دینی» را می‌آورد که منشأ قدرت را از زمین به آسمان می‌فرستد و این با معنای دموکراسی در تعارض است. چنین است ترجمه «کاپیتالیسم» به «سرمایه‌داری» و «سوسیالیسم 1» به «جامعه‌گرایی» که نادرست‌اند. به همین دلیل بود که من در ترجمه کتاب «کاپیتالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی» اثر شومپتر در برابر وسوسه «فارسی‌سازی» مقاومت کردم.



و کادر مجرب انتشارات و چاپ دانشگاه تهران زیور انجام به تن کند.

وی از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ به مدت چهار سال و نیم در انگلستان روی رساله اقتصاد نفت کار کرد و پایان‌نامه خود را روی تحلیل ساختار و نقش سرمایه در تولید و پالایش نفت ارائه نمود که از سوی ژوری با مرتبه ممتاز برای چاپ و انتشار توصیه شد. این کار، هم‌زمان بود با آشفتگی در ارکان سیاسی کشور. وی با شتاب به کشور بازگشت و کار تدریس در دانشگاه‌ها را در پیش گرفت. به‌زودی «پدیده ویرانگر» انقلاب فرهنگی، دانشگاه‌ها را در هم کوبید و هزاران دانش‌آموخته‌ای را که ذخیره توسعه کشور بودند، تاراند. در تباهی دانشگاه‌ها، حسن منصور به تألیف و ترجمه حدود ده کتاب پرداخت و در هنگامی که کلیه راه‌های کوشش و پژوهش را بسته دید، دعوت آکادمی علوم سوئد و مدرسه اقتصاد استکهلم سوئد را پذیرفت و در آنجا پناه گرفت.

حسن منصور در سی و اند سال گذشته، در اداره کل انرژی و وزارت علوم سوئد به‌عنوان پژوهشگر و ارزیاب کار کرده و سپس در دانشگاه‌های فرانسوی، آمریکائی و انگلیسی به‌عنوان استادیار، دانشیار و استاد علوم اقتصادی به تدریس پرداخته است. آخرین سمت وی

**حسن منصور** دانش‌آموخته علوم اقتصادی از دانشگاه لندن و موسسه پژوهش‌های نفت و انرژی آکسفورد است.

وی کار نگارش ترجمه را در بیست‌ودوسالگی آغاز کرد و تا سال ۱۳۵۳ حدود ده کتاب انتشار داد که در زمره آن‌ها چند اثر از ریاضیدان و فیلسوف انگلیسی برتراند راسل و اثر بزرگ جوزف شومپتر اقتصاددان بزرگ مکتب اتریش و استاد دانشگاه هاروارد قرار دارند.

وی در سال ۱۳۴۹ به‌عنوان سروراستار و سرپرست تألیف و ترجمه انتشارات دانشگاه تهران بکار دعوت شد و در این دوران پرتلاش توانست همکاری شماری از مهم‌ترین شخصیت‌های علمی و قلمی کشور را برای کار ویرایش کتاب‌های درسی دانشگاه جلب کرده و در گروه‌های تخصصی ویرایشی سازمان دهد که ثمره آن به‌صورت چاپ ۲۵۸ عنوان کتاب درسی ویرایش شده برای کلیه رشته‌های دانشگاهی انتشار یافت. این کار، تنها می‌توانست با همکاری مدیران توانائی چون آقایان ایرج علموی، دکتر علینقی عالیخانی، دکتر هوشنگ نهاوندی، دکتر ابراهیم کوهستانی و استادانی چون آقایان دکتر فرامز بهزاد، دکتر محمود بهزاد، احمد آرام و هیئت‌های پرتوان ویرایش

اما سخن گفتن از تاریخچه سوسیالدموکراسی، ریختن دریاست در کوزه و کتاب‌ها درباره‌اش نوشته‌شده است. اندیشه سوسیالیسم از فرانسه برخاسته، با فلسفه آلمان و معارف اقتصادی انگلیس پیوند خورده و در متن جنبش‌های برابری‌خواهانه و سندیکالیسم، درخت تناور سوسیالدموکراسی را ساخته است؛ ده‌ها اندیشمند بزرگ بدنه آن را رشد داده و شاخه‌های پر شمارش را پدید آورده‌اند از سن-سیمون تا پرودون و رابرت اوئن، از فردیناند لاسال تا کارل مارکس، از برنشتاین تا کائوتسکی، از سیدنی-وب تا کی یر هاردی (بنیان‌گذار حزب کارگر بریتانیا)، از روزا لوگزانبرگ تا هیلفردینگ و از بوهم-بوورک تا شومپیتر تا به روزگار ما. گفتنی است که سوسیال-دموکراسی نام اولیه کمونیسم هم بود و در جریان رشد بود که شاخه‌های «انقلابی» و «رفورمیست» آن از هم جدا شدند؛ حزب لینن هم به همین نام خوانده می‌شد.

با پدید آمدن مارکسیسم بود که صف سوسیالدموکراسی «علمی» از «تخیلی» جدا شد که هرکدام به ده‌ها شاخه بخش شدند؛ سوسیال-دموکرات‌های «علمی» جریان‌های پرتنوع کمونیستی را ساختند و جریان دیگر به صورت جریان‌های سوسیالیست، سوسیال-رفورمیست و احزاب کارگری و نهضت‌های سندیکالیستی بروز کردند.

در سده بیستم، کشاکش کاپیتالیسم با «سوسیالیسم واقعاً موجود» با پیروزی کاپیتالیسم فیصله یافت و چین کمونیست با عاریه کردن سازوکار اعجاز گر «بازار» و ادغام آن در ساختار حزب واحد کمونیست، نظام دورگه‌ای پرداخت که مقصد نهائی آن هنوز در ابهام است.

**۲ - جهان سیاست و کشورداری تجربه‌های فراوان و گوناگون پشت سر گذاشته است. متأسفانه امروز بشریت هنوز با مشکلات فراوانی در زمینه تأمین خواست‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی‌اش مواجه است، در پاسخگویی به مجموعه خواست‌های مادی و معنوی انسان، جهان سرمایه‌داری ناتوانی‌ها نشان داده است و آنچه سوسیالیسم واقعاً موجود**

**خوانده می‌شد نیز ناتوان‌تر از جهان سرمایه‌داری عمل کرد. از همان راه‌های سومی که برای برون‌رفت از مشکلات و معضلات جامعه بشری مطرح‌شده و در عمل نیز تجربه‌شده‌اند تفکر و عملکرد سوسیالدموکراسی به‌عنوان یک آلترناتیو بیش از راه‌های دیگر پاسخگوی نیازهای مادی و معنوی انسان بوده است. به نظر شما چرا چنین روندی پیش آمده است؟ آیا چشم‌انداز گسترده‌تری برای تحقق سوسیالدموکراسی می‌بینید؟ آیا سوسیالدموکراسی با توجه به قدرت سرمایه‌داری (علیرغم بحران‌ها و مشکلاتش) می‌تواند بر ضعف‌ها و کمبودها غلبه کند؟**

**منصور.** در پرسش مرکب شما مفاهیم ناروشنی داریم که ناگزیریم مرزهای آن‌ها را ترسیم کنیم؛ نیازهای بشر روینده و بالنده‌اند و مرز آن‌ها توان تولید و شیوه توزیع جامعه است. توان تولید تابعی است از شکل‌بندی اجتماعی، نظام مالکیت، نظام تقسیم‌کار، منابع طبیعی و ارتقای سطح نیروهای مولد؛ و شیوه توزیع - که تابع نظام تولید هم هست، متأثر است از شکل-بندی جامعه مدنی و مدل تقسیم ارزش‌افزوده میان عوامل تولید. شکل‌بندی‌های اجتماعی، مقولاتی تاریخی‌اند و از تنوعات بیکران برخوردارند. دوران ما، درمجموع از نظامات برده‌داری و فئودالی گذر کرده -ولو که بقایای آن نظامات هنوز هم وجود دارند- و به نظام‌های کاپیتالیسم و دیگر مشتقات آن گام گذاشته است. برای این گذار بزرگ، حرکت‌های دوران‌ساز رنسانس و رفورماسیون ضرورت داشتند که از سده سیزدهم آغازشده و در توالی هم در سده هفدهم به کمال رسیدند و آنگاه دوران «مدرن» آغازید. تحولات علمی و فنی سه سده گذشته، بدون تردید از مجموع دگرگونی‌هایی که در چهار هزار سال پیش انجام‌گرفته‌اند غنی‌تر بود. گهواره این تحول، اروپای شمالی بود که از آنجا به امریکا، ژاپن، استرالیا، نیوزیلند و دیگر مناطق گسترش کرد. شکل‌بندی (فورماسیون) تولیدی این دنیا، کاپیتالیسم بود که بر بال علم و تکنولوژی پرواز می‌کرد و تنها «قطب-نمای» حرکتش عبارت بود از «افزایش بهره‌وری عوامل». این نظام از سده پانزدهم جوانه‌زده بود ولی پس از

زایش علم نوین با طلایه‌دارانی چون کپلر، کوپرنیک، تیکو-براهه، گالیله و نیوتون و پس از خلق «انقلاب صنعتی» در انگلستان، به تنظیم‌کننده نبض اقتصاد جهانی بدل شده بود؛ بازارهای محلی را با حذف گمرکات بین شهرک‌ها در هم ادغام کرده و بازارهای ملی پدید آورده بود؛ پول ملی پدید آمده بود؛ نظام بانکی جهانی بنیاد گذاشته بود؛ ارتباطات و مراسلات جهانی بناکرده بود؛ متروپل‌های بزرگ ساخته بود و بالاتر از همه، با تثبیت مقیاس بهره‌وری از طریق «قدرت خرید پول‌ها»، آهنگ «تولید ثروت» را در دورترین نقاط جهان به ریتم بهره‌وری متروپل پیوند زده بود.

این سیل پرخروش، همه عرصه‌های معرفت انسان را درنوردید و علم بمثابه «روش» پژوهش بر تمامی میدان‌های مادی و معنوی سایه افکند و برتری بی‌چون و چرای خود را در قیاس با معارف کهن نشان داد. این علم «قدرت-اندیش» که در جوانی مغرور می‌نمود به تدریج بالغ‌تر شد و فروتنی آموخت و در کلیه عرصه‌های خود، اصل «عدم تعین» را مستقر کرد. از حیث تولید ثروت، بدون تردید عصر ما غنی‌ترین دوران تاریخ بشر است. در هیچ دوره‌ای از تاریخ، حجم تولید با اندازه‌های نجومی امروز قیاس پذیر نیست. از حیث توزیع هم بآنکه از ۵/۷ میلیارد انسان روی کره خاکی هنوز دست‌کم یک‌چهارم در فقر زندگی می‌کنند ولی هرگز نسبت انسان‌های بالای خط فقر امروز با گذشته تاریخی قابل قیاس نیست. باوجوداین، هنوز فاصله نجومی داریم از اینکه همه انسان‌ها از ضروریات یک زندگی انسانی برخوردار باشند؛ از گرسنگی و بیماری و اختناق در امان باشند و بتوانند استعدادهای خود را شکوفا کنند؛ هنوز «از خود-بیگانگی» در وجوه سه‌گانه خود - به درجات گوناگون- بر انسان حکم می‌راند؛ «ثروت» به‌مثابه آفریده فکر و کار او، بجای اینکه خدمتگزار او باشد بر او سروری می‌کند؛ قدرت به‌مثابه مخلوق اراده‌های همسو شده مجموعه‌های او بجای اینکه در خدمت او باشد، بر او حکمرانی می‌کند؛ و مذهب به‌مثابه پرواز خیال و آرزوی او، خود او را به بند می‌کشد!

در این مقطع، این پرسش مطرح می‌شود که کدامین فورم‌اسیون اجتماعی بیشترین توان را در تأمین بیشترین خوشبختی برای بیشترین شمار مردمان دارد؟ برای پاسخ این پرسش، داده‌های کافی تاریخی در اختیار داریم: کاپیتالیسم، موتور تولید ثروت را دارد ولی موتور تأمین «عدالت اجتماعی» را ندارد؛ سوسیالیسم موتور تولید ثروت را فلج می‌کند و بر اثر آن از تأمین عدالت اجتماعی نیز ناتوان می‌ماند.

در این میان آیا سوسیال-دموکراسی راه سوم است؟ پایه‌های نظری آن کدام است؟ باید روی این پرسش مکتب کرد: آیا می‌توان سوسیال-دموکراسی را بر بنیادهای نظری «سوسیالیسم علمی» بنا کرد؟ در پیرامون خود بسیاری از هواداران سوسیال-دموکراسی را می‌بینیم که به «تضاد کار و سرمایه» باور دارند و مفهوم «ارزش اضافی» را قدسی می‌شمارند. اینان «کمونیست‌های خجالتی» هستند که در سنگر سوسیال-دموکراسی مأوی گرفته‌اند که اگر مجال پیدا کنند به «دیکتاتوری پرولتاریا» عودت می‌کنند. سوسیال-دموکرات‌ها باید به روشنی بدانند که **سوسیال-دموکراسی بر مبنای نظریه «ارزش-کار» استوار نیست؛** «مفهوم ارزش اضافه» تنها در مفهوم مارکسی معنی دارد؛ عامل تولید در سوسیال-دموکراسی، مجموعه عوامل کار، زمین، سرمایه، تکنولوژی و هم-افزایی سازمان است و جنس ارزش در سوسیال-دموکراسی، «مطلوبیت» است و فرد انسان - و نه همه- محور نظام اخلاقی است.

**۳ - در ایران این روند را در سطح جامعه و میان گروه‌ها و اقشار اجتماعی مختلف چگونه می‌بینید؟**

**منصور.** «کاپیتالیسمی» که در ایران وجود دارد مشابه است با «کاپیتالیسم دوران بدوی انباشت سرمایه» که از بندیدن منافذ آن به سخن مارکس-چرک و خونابه می‌تراوید؛ این نظام برخلاف آنچه بخشی از چپ ایران می‌گوید «نتولیرال» هم نیست؛ ثروت او عمدتاً از غارت و مصادره تأمین شده و «ارزش‌افزوده» آن

**نه از بهره‌وری عوامل بلکه از «رانت و اختلاس و ارتشاء» تأمین می‌شود.**

**۴ - در اردوی مخالفان حکومت اسلامی طیف وسیعی در داخل و خارج کشور سوسیال‌دموکراسی را راه برون‌رفت از مشکلات و معضلات موجود در جامعه‌مان می‌دانند از سوسیال‌دموکراسی نامی برده نمی‌شود اما همان مفهوم و پدیده و نظرات و خواست‌های سوسیالیست‌ها سوسیالیست‌ها مد نظر است و آنچه به‌عنوان راه‌حل‌های نظری و عملی از سوی افراد و نیروهای ترقی‌خواه و دموکراسی طلب طرح می‌شوند همان سوسیال‌دموکراسی است؛ شما در این رابطه چگونه می‌اندیشید؟ آیا برداشت من درست است؟**

**منصور.** گزینه کاپیتالیسم یا سوسیال-دموکراسی برای جامعه‌هایی مطرح است که از گسل فراخ رنسانس و رفورماسیون گذر کرده‌اند و گرنه رهسپاران وادی پیشامدرن با این انتخاب لوکس روبرو نیستند! آیا جامعه در هر مرحله از رشد تاریخی-فرهنگی خود می‌تواند به هرکدام از این نظام‌ها روی آورد؟ آیا روسیه عقب‌مانده به دست بلشویک‌ها سوسیالیست شد؟ آیا آلبانی با رهبری انور هوجه به کمونیسم رسید؟ و آیا چین فقیر و دهقانی با رهبری حزب کمونیست، کاپیتالیست یا سوسیالیست شد؟

**ما ملت ایران، در فراتر از یک سده، با چشمانی نیمه-باز، دستیابی به «توسعه» را هدف گرفته‌ایم ولی با موانع سهمگینی در «بن‌مایه‌های فرهنگی» (پارادایم‌های) خود روبرو بوده‌ایم که هم ما را از دریافت چه بود توسعه بازمی‌داشت و هم از درک الزامات آن غافل می‌کرد.**

**حرکت مشروطه به آن موانع شبیخون زد ولی درنهایت، مایوس از زدودن آن‌ها، با آن‌ها کنار آمد. سلسله پهلوی توانست با کنار گذاشتن برخی از الزامات توسعه، برخی دیگر را بنا کند و «دولت-ملت» پدید آورد و زیرساخت‌های اقتصاد ملی را بسازد ولی زمانی که هنگامه «خیز بزرگ توسعه» فرارسیده بود به‌واسطه همان بن‌مایه‌هایی که در شبیخون مشروطه-خواهی زخمی شده**

**ولی از پا درنیامده بودند از پا درآمد و فرآیند توسعه در نیمه-راه ماند.**

نظام برخاسته از انقلاب، «نو» نبود بلکه «بازگشت» بود. این بار بازگشتن از راه پیموده در دستور کار بود و دنیای غرب به‌مثابه «مظهر توسعه» هدف حمله بود. یارگیری در درون از میان نیروهای گذشته گرا بود و در برون از دژهای رقیب یا دشمن غرب.

**۵ - به نظر شما چرا سوسیال‌دموکراسی پیش از انقلاب به‌همین حتی در میان روشنفکران سیاسی و فرهنگی و فلسفی و نیز کوشندگان سیاسی و فرهنگی جریان فکری و سیاسی ضعیفی در جامعه ما بود می‌بینیم طی دو دهه اخیر به جریان قدرتمند در مقایسه با سایر جریان‌های اپوزیسیون حکومتی در جامعه ما بدل شده است... دلیل این دگرگونی و تحول چیست؟ چرا تمایل به سوسیال‌دموکراسی در میان ایرانیان افزایش یافته است؟**

**منصور.** مسئله نخستین ما معماری بن‌مایه‌های دنیای مدرن است که کاپیتالیسم و سوسیال-دموکراسی بر پایه‌های آن استوار می‌شوند. ما پیش از استقرار هر نظام مدرن نیاز داریم به استقرار مفهوم و حرمت قانون، تنفیذ مفهوم انسان صاحب حق، تأسیس دادگستری مدرن، تأسیس نظام آموزشی علم-محور، تنفیذ احترام به تولید، تولیدکننده، اندیشمند و مبتکر و احترام به‌حق مالکیت ناشی از کوشش تولید-محور.

**۶ - موانع موجود رشد فکر و کردار سوسیال دموکراتیک در جامعه ما کدامند؟ چگونه می‌توان این موانع را از سر راه برداشت؟**

**منصور.** بدیهی است که مسئله ابعاد گوناگون دارد ولی پایه‌ای‌ترین لایه آن تربیت فرد تولیدکننده است؛ این موجود به دگرگونی ساختار خانوار، به استقرار نظم قانون‌مدار، به نظام پرورشی علم-اندیش و فن-مدار و به نظام اجتماعی مجهز به یک نظام قضائی پاکیزه، چابک و دستیاب‌نیازمند است. جامعه مدنی پویا و سرشار از حق-طلبی قانون‌مدار و دولتی درستکار و توسعه-محور. بر این مبنای است که زیرساخت کاپیتالیسم و سوسیال-دموکراسی پی‌ریزی می‌شود.

**۷ - چگونه می‌توان رشد تفکر سوسیال‌دموکراسی یعنی رشد یک دموکراسی اجتماعی همراه با یک دولت رفاهی را تقویت و تسریع کرد؟**

**منصور.** دولت رفاه، مولود دوران پس از جنگ دوم جهانی است و امروزه همه کشورهای پیشرفته جهان اعم از امریکا، بیست‌وهشت کشور اروپائی، ژاپن، استرالیا، ویزیلاند نو بدرجات گوناگون سوسیال‌دموکرات‌اند. دولت رفاه در همه این کشورها با درجات متفاوت حضور دارد. انگلستان از نخستین و بهترین نمونه‌های دولت رفاه است؛ کشورهای اسکانداویوی مانند سوئد و نروژ و فنلاند و دانمارک و ایسلند از برترین نمونه‌های دولت رفاه شمرده می‌شوند. در واقع، دولت رفاه در این جوامع به حال اشباع رسیده و نقاط قدرت و ضعف خود را نمایش داده است. امروزه مثلاً حزب «مودرات» محافظه‌کار «سوئد بیش از حزب کارگر انگلیس، سوسیال-دموکرات است. از دیگر سو، جنبه‌های منفی دولت رفاه هم در حجم بزرگ دولت، فزونی مالیات‌ها، خروج بخش قابل‌ملاحظه متخصصان از کشور و پدید شدن لایه‌های «بی‌درد و غیرمسئول» در جامعه مایه نگرانی و بازاندیشی شده است.

**۸ - امروز شکل‌گیری یک جریان سوسیال دموکراتیک در حد حزبی فراگیر دغدغه بسیاری از کوشندگان سیاسی و فرهنگی و**

**روشنفکران سیاسی و فرهنگی و فلسفی میهنمان است. برای شکل‌گیری چنین جریان و تبدیل آن به یک حزب فراگیر و جنبش به نظر شما چه باید کرد؟**

**منصور.** سوسیال‌دموکراسی از متن جامعه مدنی و در مبارزات سندیکائی و حق-طلبانه و قانون‌مدار پدید می‌آید و در غیاب این زیرساخت فعال، ساختن یک جریان غالب سوسیال-دموکراتیک ناممکن است. گام‌های نخستین نیل به یک چنان جامعه‌ای چیدن آجر به آجر مدنیت مدرن و رهایی از قرون‌وسطای خاورمیانه‌ای است.

**۹ - چرا در خارج از کشور که شرایط ظاهراً برای شکل‌گیری جریان و جنبشی سوسیال دموکراتیک مهیا تر است ما هنوز نتوانستیم یک جریان متشکل و تأثیرگذار سوسیال دموکراتیک شکل بدهیم؟ عوامل عینی و ذهنی چنین جریان و جنبشی به نظر شما کدامند و چه راه‌های عملی‌ای برای تسریع شکل‌گیری چنین جریانی پیشنهاد می‌کنید؟**

**منصور.** می‌توان این پرسش را در مورد هر خانواده سیاسی مطرح کرد؛ چرا ایرانیان حتی در متن جوامع دموکراتیک نتوانسته‌اند یک جریان نیرومند کمونیست، لیبرال، سوسیال‌دموکرات، حزب محیط زیست یا محافظه‌کار پدیدآورند؟ پاسخ به این پرسش ما را با مسائل یک جامعه پیشا مدرن روبرو می‌کند.

**۱۰ - گسترش دموکراسی به حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی چگونه امکان دارد؟**

**منصور.** دموکراسی نیازمند پیش-شرط است و در غیاب آن‌ها نه خود به وجود می‌آید و نه قابل تسری است به حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی!

**۱۱ - آزادی حرکت سرمایه‌ها و جهانی در خدمت رفاه همگانی موردنظر سوسیال‌دموکراسی است و یا در مقابل آن؟**

**منصور.** آزادی حرکت عوامل تولید اعم از کار و سرمایه و دانش موجب اعتدالی توان ثروت‌افزایی است ولی این شرط لازم، در نفس خود کافی

نیست و باید با سازوکارهای دموکراسی ملی تجهیز شود.

**۱۲ - پیش‌نیاز اقتصادی جامعه رفاه همگانی موردنظر سوسیال‌دموکراسی چیست؟**

**منصور.** پیش‌نیازهای اقتصادی جامعه رفاه همگانی عبارتند از برخورداری از بالاترین میزان بهره‌وری عوامل تولید، حضور در مقیاس بزرگ‌ترین بازارها برای کشف و بهره‌برداری از مزایای نسبی، مجهز بودن به والاترین نظام‌های آموزشی علم-اندیش و فن-محور و حضور یک دستگاه قضائی پاکیزه، قانون-محور، چابک و دستیاب.

**۱۳ - آیا جامعه رفاه در جامعه ایران با طبیعت نه‌چندان سخاوتمند و جمعیت زیاد قابل‌دسترسی است و یا یک آرمان دست‌نیافتنی؟**

**منصور.** طبیعت در همه جوامع ظرفی است برای نیروهای تولیدی؛ به دیگر سخن، محیط زیست پیش‌شرط فعل تولیدی است و اقتصاد در غیاب سخاوت طبیعت از نفس می‌افتد. عوامل طبیعی نظیر آب (رودها، چاه‌ها، تالاب‌ها و دریاها)، هوا، خاک، منابع و کوه‌ها جزو «ثروت ملی» شمرده می‌شوند. کشور ما از غنی‌ترین طبیعت‌ها برخوردار نیست و این واقعیت بر مسئولیت ما ایرانیان می‌افزاید.

در پنجاه سال اخیر علم «اقتصاد محیط زیست» به عرصه نیرومندی از اقتصاد بدل شده و صاحب‌نظرانش تا حد جواز نوبل فراز آمده‌اند. پیشرفت این دانش در کشورهای پیشرفته، روش‌های علمی مدیریت منابع طبیعی و آب‌و‌خاک و هوا را بکار آورده و موجب شده است که این عوامل به سنجش درآمده و قیمت‌گذاری شوند تا به‌رایگان در اختیار فرایندهای تولیدی قرار نگیرند. کشور ما در این چند دهه بطور خطیری بیراه رفته و کشور را با چالش‌های وجودی روبرو کرده است و یک دولت مسئول در کنار مردم قطعاً از همه امکانات علمی برای بازآفرینی و نگهداری محیط زیست استفاده خواهد کرد.

# فقرا زیر آوار بمب جنگ و تورم

برگرفته از تارنمای رادیو زمانه



جنگ با زندگی و معیشت فقرا و کارگران مزدبگیر چه می‌کند؟ هزینه جنگ و بازسازی را آنها باید با استثمار خشن‌تر تامین کنند؟

۱۶ اسفند ۱۴۰۴

در ایران پیش از اینکه بمب‌های اسرائیلی و آمریکایی بر سر مردمان به ستوه آمده از فقر و نابرابری آوار شوند هم زیست روزمره دشوار بود. مرکز آمار در گزارش ماهانه میانگین قیمت کالا و خدمات مصرف‌کننده، از دو برابر شدن میانگین قیمت مواد غذایی و آشامیدنی در فاصله بهمن ۱۴۰۳ تا بهمن ۱۴۰۴ پرده برداشت. بر اساس این گزارش، در بهمن نرخ تورم نقطه به نقطه مواد خوراکی و آشامیدنی به ۱۰۵ درصد رسید که بالاترین رقم پس از جهش سه سال قبل بر اثر تکان ناشی از حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی در دولت ابراهیم رئیسی است.

در گروه مواد غذایی میانگین قیمت روغن و چربی‌ها ۲۰۷٫۵ درصد، نان و غلات ۱۴۲ درصد، گوشت قرمز و ماکیان ۱۲۰٫۷ درصد، فرآورده‌های گوشتی ۱۱۷ درصد، میوه و خشکبار ۱۱۲ درصد و شیر، پنیر و تخم‌مرغ ۱۰۸ درصد افزایش یافت.

تورم سه رقمی برای مزدبگیرانی که پیش از آغاز سال ۱۴۰۴ هم دستمزدشان کفاف هزینه زندگی را نمی‌داد یعنی سقوط با سرعت و شیب تندتر به چاه فقر.

جواد حسینی، رئیس سازمان بهزیستی ۲۲ دی ۱۴۰۴، همزمان با

افزایش یافته و این یعنی ۱۶ میلیون نفر فقیر به ۳۴ میلیون نفر رسیده است.»

قبل از آغاز حمله نظامی به ایران و تحمیل جنگ دیگری بر مردمانش، مجلس شورای اسلامی و شورای عالی کار در حال تعیین میزان افزایش حقوق کارکنان بخش دولتی و کارگران بودند. مجلس حداقل حقوق را ۱۷ میلیون تومان تصویب کرد. در شورای عالی کار که اعضای وابسته به شوراهای اسلامی کار کرسی کارگران را غصب کرده‌اند اما چانه‌زنی‌های نمایشی بی‌اثر تازه آغاز شده بود.

اعتراض‌های گسترده در ایران به خبرگزاری رسمی دولت جمهوری اسلامی (ایرنا)، گفت که ۴۰ درصد جمعیت زیر خط فقر هستند.

او با اذعان به اینکه در فاصله ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۴ جمعیت زیرخط فقر به صورت مستمر افزایش یافته است، گفت که «تا سال ۱۳۹۷ به مدت ۱۰ سال نرخ فقر ۲۰ درصد بود» اما «در سال ۹۸ به ۳۰ درصد» رسید و «۱۴۰۳ به ۴۰ درصد رسید.»

این مقام دولتی این رقم را قطعی ندانست و با استناد به «تحلیل‌ها» احتمال داد که ۱۰ درصد دیگر به جمعیت زیرخط فقر افزوده شود. بر این اساس نیمی از جمعیت ساکن ایران بر اساس شاخص‌های دولتی که بسیار محافظه‌کارانه هستند زیرخط فقر قرار دارند.

حسینی این وضعیت را «عمومی شدن فقر» توصیف کرد. به گفته او «جمعیت فقیر مطلق به دو برابر

کمیته مزد این شورا هزینه سبد معیشت حداقلی یک خانواده را در دی ۱۴۰۴ بالغ بر ۴۴ میلیون تومان برآورد کرد. البته که این رقم را حتی نزدیکان و هم‌تشکیلاتی‌های نمایندگان خانه کارگر در شورای عالی کار نپذیرفتند. اکبر شوکت که به عنوان «رئیس کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی» معرفی می‌شود، همان روزها به خبرگزاری کار (ایلنا) گفت: «پس از حذف ارز ترجیحی و تک‌نرخ‌سازی ارز، کف سبد حداقلی معیشت یک خانوار شهری سه نفره کمتر از ۷۰ میلیون تومان نخواهد بود.» محمدرضا تاجیک در مقام یکی از سه عضو کارگری شورای عالی کار پیش از بارش بمب بر سر مردم، حداقل سبد معیشت را ۴۰ میلیون تومان اعلام کرد اما در نهایت گفت که حداقل دستمزد باید ۳۱ میلیون تومان باشد؛ یعنی ۹ میلیون تومان کمتر از سبد معیشت حداقلی.

اعضای کارفرمایی شورای عالی کار هم همانند همه سالهای قبل با بهانه کردن «حفظ اشتغال» با افزایش دستمزد به این میزان مخالف بودند و معتقد به اینکه دولت با کارگران به توافق برسد. مذاکرات مزدی حالا به گفته تاجیک متوقف شده است. همزمان با توقف مذاکرات مزدی، کسب و کارها هم تحت تاثیر بمب‌هایی که قرار بود «رهایی» بیاورند، معلقند و شمار زیادی از شاغلان بخش خدمات و حتی تولید خانه‌نشین و چشم‌انتظار پایان جنگی که رنج و زخم آن تا سالها باقی خواهد ماند.

### ما زنده‌ایم اما نمی‌دانیم تا کی؟

در روزهای آغازین حملات مرگبار بمب‌افکن‌های آمریکا و اسرائیل، جنگ‌طلبان از ساکنان تهران و شهرهای بزرگ می‌خواستند شهر را ترک کنند. در همان روزها که اتصال به شبکه جهانی اینترنت سخت ممکن بود، یک زن جوان ساکن شهرک‌های پیرامونی تهران نوشت: «بله آنها که می‌توانند تهران که هیچ، ایران را ترک کنند. ما فقرا قربانی این بمب‌های کمک‌کننده خواهیم بود.»

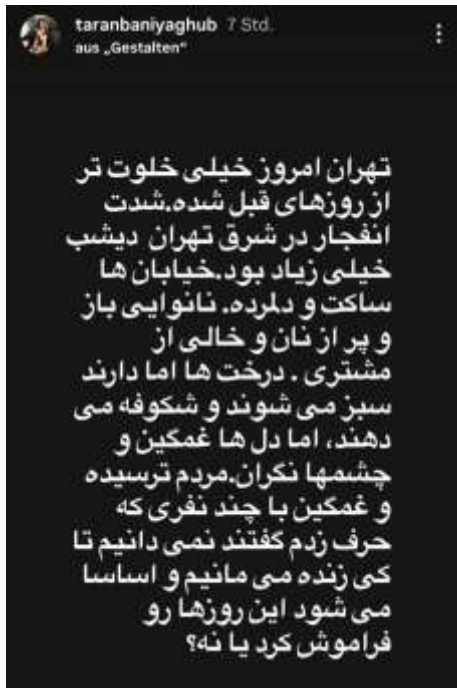
پیشتر، همزمان با حملات اسرائیل به ایران در خرداد ۱۴۰۴ هم روایت‌های مشابهی از ایران به گوش می‌رسید؛ جنگ فقرا را فقیرتر، گرسنگان را گرسنه‌تر و ویرانه‌ها را ویرانتر می‌کند. فیدل کاسترو، رهبر فقید کوبا حدود پنج دهه پیش، سال ۱۹۷۹ در اجلاس

سران سازمان ملل گفته بود:

بمب‌های شما گرسنگان را می‌کشد، بیماران را می‌کشد، بی‌سوادان را می‌کشد اما گرسنگی و بیسوادی را نه.

در تهران و حتی تمام شهرهای بزرگ ایران کسری از جمعیت از دستفروشی امرارمعاش می‌کرد. اسفند بهترین زمان برای دستفروشان است. آنها به اجبار روزانه هزینه زندگی را تامین می‌کردند. حالا اما زیر آوار بمب‌ها همین اندک درآمد را از دست داده‌اند.

برای پیکرسان‌ها و حتی مسافربرانی که به اجبار راننده اسنپ شده بودند هم وضعیت چنین است؛ کمتر کسی در این روزها غذا سفارش می‌دهد و یا اگر مجبور نباشد خانه را ترک می‌کند. همین‌طور رستوران‌ها، کافه‌ها و فروشگاه‌های لباس.



شاغلان این بخش‌ها که اغلب بدون قرارداد و بیمه و روزمزد بودند حالا بیکارند و بدون حمایت اجتماعی زیر آوار بمب‌های خارجی و تورم داخلی.

ترانه بنی‌یعقوب، روزنامه‌نگار ساکن تهران ۱۵ اسفند نوشت:

تهران امروز خیلی خلوت‌تر از روزهای قبل شده. شدت انفجار در شرق تهران خیلی دیشب خیلی زیاد بود. خیابان‌ها ساکت و دلمرده. نانوايي باز و پر از نان و خالی از مشتری. درخت‌ها اما دارند سبز می‌شوند و شکوفه می‌دهند. اما دل‌ها غمگین و چشم‌ها نگران. مردم ترسیده و غمگین. با چند نفری که حرف زدیم گفتند نمی‌دانیم تا کی زنده می‌مانیم

و اساسا می‌شود این روزها را فراموش کرد یا نه.

روایت‌های شبیه به آنچه که این روزنامه‌نگار پس از اتصال به اینترنت نوشت کم نیستند اما در هیاهوی «جنگ کمک به مردم است» نادیده گرفته می‌شوند. یک شهروند ساکن استان گیلان هم در شبکه اجتماعی اینستاگرام نوشت «تونس‌تم پس از چند روز و امتحان چند وی پی ان که بازاری دارد این روزها بالاخره وصل بشم تا بگم زنده‌ایم هنوز و زندگی ادامه داره. همه چیز هست اما گران شده. سیگار هم گران شده و معلوم نیست تا کی این وضع ادامه داره. شرم بر همه اونایی که خواستن بمب بریزن سر ما.»

### روزهای بدتر در راهند

در شبکه‌های اجتماعی همزمان با رقص و پایکوبی گروهی از ایرانیان خارج از کشور که برای تشکر از ترامپ و تئوهای گل به دست مقابل سفارتخانه‌های آمریکا و اسرائیل رفتند، صدای گروهی از ساکنان ایران به گوش می‌رسد که در باره پیامدهای این جنگ هشدار می‌دهند.

جنگ ویرانی دارد و ویرانی هم نیاز به بازسازی. برای بازسازی این همه ویرانی حاصل از «بمب‌های نجات‌بخش» باید میلیاردها دلار هزینه کرد. تفاوتی ندارد همین حکومت تضعیف شده بماند و به توافق برسد یا اینکه یک حکومت دست‌نشانده مورد وثوق ترامپ. هر کدام که باشند باید بخش بزرگی از بازار «صنعت بازسازی» را به شرکت‌های غربی بسپارند. هزینه این بازسازی را هم از منابع بین‌نسلی و سهم خدمات رفاهی از بودجه تامین خواهند کرد.

پایان جنگ در هر وضعیت در کنار تمام پیامدهای روانی و اجتماعی، آغاز جهش نرخ تورم خواهد بود. احتمال دارد حکومت در این وضعیت به بهانه شرایط جنگی و وضعیت ویژه مانع افزایش دستمزدها شود. در کنار این مشاغل بسیاری نابود شده‌اند و بسیاری از شاغلان که پیش از جنگ حداقل ثبات کاری را داشتند حالا به خیل عظیم بی‌ثبات‌کاران پیوسته‌اند و احتمالاً جمعیت زیر خط فقر که حالا بیش از نیمی از جمعیت را شامل می‌شود.

# شکست ایران



محمد رضا نیکفر: ایران شکست خورد چون مردمش خود نتوانستند با وجود همه‌ی فداکاری‌ها، متحدانه مستبد را پایین بکشند و محاکمه کنند. در جنگ، یک کشور شکست می‌خورد، نه صرفاً یک رژیم.



کیف به جا مانده - از تصویرهای پس از بمباران مدرسه‌ای در میناب، ۹ اسفند ۱۴۰۴

در روز نخست جنگ، خامنه‌ای، مقام اول در حکومت ولایتی، و چند مقام دیگر کشته شدند. تا زمان انتشار این یادداشت، محتملاً بر تعداد آنان افزوده شده است. عده‌ای شادمان‌اند، عده‌ای عزادار. خطی کشیده شده، در ادامه‌ی خط‌های پیشین، که برای دوره‌ای طولانی هویت ایرانی را چندپاره خواهد کرد. هویت خط‌خطی شده و ترک برداشته: این مهمترین جلوه‌ی شکست ایران است. سربلند بودیم اگر متحدانه نظام را پایین می‌کشیدیم و سران آن را محاکمه می‌کردیم. تلاش کردیم، فداکاری کردیم، اما نتوانستیم.

اکنون آمریکاییان و اسرائیلیان دارند نظام را می‌کوبند. می‌گویند در خانه بمانید، ما که کارمان تمام شد، پا در خیابان بگذارید. کارشان که تمام شود، آنگاه دیگر سرور ما هستند یا امور را به کسانی سپرده‌اند که کارگزارند یا به حد کافی مطیع. کار ما هم در آن هنگام زار و تمام است، دست کم برای این دوره.

و بعید نیست که جنگ ادامه یابد، به صورت بمباران مداوم، یا گزینشی و همراه با کوبیدن موضعی تا زندگی بر

مردم، از این چه هست دشوارتر شود.

ایرانی می‌خواهند زخمی، فرسوده و از پا افتاده. چیزی در ردیف سوریه و عراق و لبنان، یا حتا بدتر. آخر سر فقط خودشان خواهند خندید. معلوم نیست حال ایرانیانی که امروز می‌خندند، فردا چگونه خواهد بود. در جنگ، یک کشور شکست می‌خورد، نه صرفاً یک رژیم.

نقل کرده‌اند از ژولیوس سزار که آدمیان از خیانت خوششان می‌آید اما نه از خیانتکار. اگر یکی از دست‌نشانگان را بر تخت بنشانند، حتا طرفدارانش دست‌نشانگی‌اش را فراموش نخواهند کرد. خاطره‌ی آخرین شاه عجین است با کودتایی بودن رژیم او. «کودتایی» صفت معصومان‌های است در مقایسه با خصلت رژیمی که بخواهد با بمباران استقرار یابد.

## چگونه به پا خیزیم؟

اکنون ضعف‌هایمان همه آشکارند: ناتوانی در ایجاد یک جبهه‌ی گسترده

برای پیشبرد مبارزه‌ای با هدف دستیابی به آزادی و عدالت. نتوانستیم مبارزه‌ی خشونت‌پرهیزی را پیش بریم که ضمن درآمیختن با آرمان صلح و حفظ محیط زیست، در برابر برنامه‌ی هسته‌ای حکومت قرار گیرد و آن را به تعطیلی بکشاند. جنبش «زن، زندگی، آزادی» را هم نتوانستیم ادامه دهیم و آن را پرمایه و همگانی سازیم. نبرد با استبداد مستقر به آفت آرزوی بازگشت به نظام استبدادی پیشین دچار شد. شکست، ما را با محدودیت‌های وجودی خود رویارو کرده است. دوباره به پا خاستن، مستلزم دیدن این محدودیت‌هاست. باید بینش انتقادی راهنمای گام‌های بعدی باشد و نه این توهم که گویا بمباران مسیر را هموار کرده است. مسیر دشوارتر شده است.



# خاطره های دانشجویی

## بخش یازدهم از سلسله خاطرات - پرواز به شیکاگو



در بخش دهم گفته شد که برای دوره تخصصی ( رزیدنسی یا دستیاری ) ازمرکز رزیدنسی کوک کانتی در شیکاگو دعوتی دریافت کردم برای یک دوره سه ساله تخصصی بیماریهای پوست و امیزشی . اول جولای ۱۹۶۴ برابر با ۱۰ تیر ۱۳۴۳ به انجا رفتم و معرفی اولیه به عمل آمد و مشغول کار شدم . محل سکونتم در ساختمانی مخصوص انترن ها و رزیدنت ها همراه با غذا در رستورانی در ان ساختمان ، و مجانی با ۱۵۰ دلار ماهیانه کمک هزینه بود .

اولین خاطره جالب وقتی بود که به رستوران برای ناهار رفتم و با تعجب ملاحظه کردم اطراف یکی از میزهای ناهار حدود ۱۰ ایرانی نشسته و با صرف نهار مشغول گفتگو به فارسی هستند . هیچ کدام را نمی شناختم . پس از زمانی کوتاه من هنگام ناهار به انها پیوستم و خود را معرفی کردم . سپس متوجه شدم که یکی از فعالین جبهه ملی که در دانشگاه تهران همکلاس و همرزم من در جبهه ملی بوده بنام محسن قائم مقام ، قبلا در این بیمارستان بوده و از من یاد میکرده است . از ان جمع یکی دکتر حسین رونقی و دیگری دکتر عزیزاله کرملو بودند که رونقی هم اکنون در سانتیاگوی

کالیفرنیا است و با او در تماس هستم و کرملو دو سال پیش در لوس انجلس درگذشت .

به تدریج که روزها میگذشت ، من بیشتر با انها آشنا میشدم . ظهرها هنگام ناهار با هم از هر دری سخنی بود و گفتگو میکردیم انگاه متوجه شدم که هر کدام از اقایان علاوه بر رشته تخصصی متفاوتی که انتخاب کرده اند مواضع سیاسی متفاوتی هم دارند . دو نفر ازچپ ها هستند و از سوسیالیزم

بودند و نشست هایی هم دارند من را مطلع کردند .

در خاطرات پیشین ، مفصل از سازمان دانشجویان ایرانی در نیویورک نوشتم . اکنون که متوجه شدم در شیکاگو هم چنین سازمانی وجود دارد و فعالیت سیاسی چندانی هم دارند . پس از مدتی با خبر شدم که ان ها در رستورانی بمناسبت جشن مهرگان جمع میشوند . به یاد دارم نام برگزارکننده ، دانشجویی به نام خزایی بود که شماره تلفن او را به من دادند . من با او تماس گرفتم و توانستم در جشن انان شرکت کنم و با یکایک ان ها آشنا شوم . بعدا در باره سازمان نیویورک و مسئول ان شاهین فاطمی - که اکنون در فرانسه ساکن است - با خزایی گفتگو و او را مطلع کردم .

حال باید در امتحانی که برای ادامه برنامه تخصصی بود شرکت کنم . در نتیجه چند ماهی مشغول مطالعه شدیدی شدم به علاوه ادامه کار و درس دوره تخصصی . سپس در اواخر سال اول تخصصی بود که در ان امتحان شرکت کردم و قبول شده ان امتحان را با موفقیت گذراندم . بعد از گذراندن امتحان با دوستان جبهه ملی در ایران با نامه تماس گرفتم . با رد و بدل نامه ها مطلع شدم که چند حزب از جمله نهضت ازادی و حزب ملت ایران ، طبق

گفته دکتر مصدق از احمد اباد توسط هدایت اله متین دفتری ، گرد هم آمده اند و جبهه ملی سوم را اعلام کرده اند . این حدود یک سال بعد از حادثه ۱۵ خرداد ۴۲ بوده است . از سوی دیگر ، ساواک دست به بازداشت های وسیعی از ملی ها و ملی-مذهبی ها زده و از نیرو گرفتن جبهه ملی سوم جلوگیری کرده است .



دکتر امیر هوشمند ممتاز ۱۴ ژانویه ۲۰۲۶

جنگ ویتنام از سال ۱۹۵۵ شروع شده بود ولی از سال ۱۹۶۵ ، امریکا با نیابتی ها یش شدیدا درگیر جنگ شدند . نیابتی های امریکا از چندین کشور آسیای جنوب شرقی و در برابر انها چین و شوروی و ویتنام شمالی قرار داشتند . گفتگو های سیاسی ما هم ظهر ها هنگام نهار از جمله در مورد جنگ ویتنام بود . ضمنا از گروهی دانشجوی ایرانی که در دانشگاه های مهندسی شیکاگو مانند ای-ای-تی



2025 Amir Khatami

۳۲ هجری